

<p>نشانی برای دریافت و انتشار ایمیل های شما Info_sabz1388@yahoo.de</p>	<p>اولین روزنامه ای میلی <b>سبز</b> GREEN NEWS PAPER ۱۱ مرداد ۱۳۸۸</p>	<p><b>جاسوس دادگاه نمایشی</b> <b>کیست؟</b> صفحه: ۵</p>
--	--	--

## پرده جدید کودتای ۲۲ خرداد دادگاه فرمایشی، خبرگزاری امنیتی، تماشاگران لباس شخصی



تیراز این شماره:  
۴۲۵۰۰۰



۱۰	تحلیل هفته هوشنگ اسدی
۱۰	اوربانا فالاجی و زندان "غیراستاندارد" نوشابه امیری
۱۱	دستگیر شدگان قهرمانان همیشه سهراب سهراب
۱۲	پرده‌هایی از آن چه که به خیزش ملی ۳۰ تیر انجامید ساسان آقایی
۱۳	کاش خامنه ای هم هلیکوپتر داشت صنم حمیدی

**جبهه مشارکت: این دادگاه رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده است**  
**از خانواده زندانیان، وکیل مدافع و خبرنگاران مستقل خبری نیست**  
**ناامیدی هرگز، مبارزه همیشه**  
**نامه اعتراضی دوازده کارگردان مشهور**  
**بیانیه دوستان هنرمند ایرانی و خارجی**

صفحات ۹-۲

### ناشر



**موسسین:**  
خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

**مدیر اجرایی:**  
شهبلا بهار دوست

<p>اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"</p>		
<p>جنبش سبز <b>امروز یازده صبح</b> <b>دفتر شاهرودی</b> صفحه: ۴</p>	<p>هنر سبز رنگ سبز: ایرانی کیفرخواستهای آشنا صفحات ۹-۷</p>	<p>راههای سبز برای تمرکز، صرفه جویی در وقت و ممانعت از نفوذ اخبار امنیتی، ای میل ها خود را برای ما بفرستید. آنها را در سایت سبز و در صفحات زیر ببینید: صفحات: ۶-۲</p>



## بدون خبرنگار مستقل

به گزارش خبرنگاران حضور نمایندگان تمامی رسانه‌ها در این دادگاه پذیرفته نشد و اجازه ورود به هیچ خبرنگار خارجی داده نشد. خبرنگاران داخلی نیز به جز معدود خبرنگاران خبرگزاری‌ها امکان حضور نیافتند.

در این میان تیم خبری press tv که متعلق به بخش برون مرزی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران است در نظر داشت در جریان محاکمه امروز در مجتمع امام خمینی در دادگاه حضور یابد با ممنوعیت مأموران مواجه شد.

به گزارش خبرنگاران فیلم بردار این تیم خبری بی اطلاع از ممنوع بودن تصویر برداری از محل دادگاه عمومی و انقلاب تهران، دوربین خود را در مقابل این دادگاه قرار داده و مشغول تهیه فیلم از عبور و مرور متهمان و افراد حاضر در محل بود.

مأموران انتظامی به محض اطلاع از این موضوع با او برخورد کرده و در حالی که با اصرار تیم خبری مذکور از شکافتن دوربین مذکور صرف نظر کردند، فیلم آن را ضبط نموده و مانع از ورود این تیم خبری که به سالن اجتماعات اداره کل دادگستری تهران (مجتمع امام خمینی) که محل برگزاری محاکمات بازداشت شدگان اخیر بود، شدند.

تنها خبرنگاری وابسته به ستاد کودتا، فارس، اجازه تهیه گزارش از دادگاه را داشت. گزارش‌های این خبرگزاری نشان می‌دهد که همه متن‌های اظهارات زندانیان از پیس در اختیار این خبرگزاری قرار داشته است.

سایت نوروز نوشته است، از منبع موثقی که در دادرسی امام خمینی چند دقیقه‌ای حضور داشت، شنیده می‌شود که اصلاً هیچ‌کدام از نوشته‌های خبرگزاری فارس صحت ندارد و این سناریوی بوده که از قبل آماده شده بود و می‌خواهد با این اخبار در جنبش سبز شکاف ایجاد کند. به نوشته نوروز، در همین مطلبی که به سالن اجتماعات اداره کل دادگستری تهران منتشر شده است نشان می‌دهد هیچ عنوان مجرم‌نامه‌ای مطرح نشده است. محمدعلی ابطی اظهارات خود را از روی نوشته‌ای در دست خود می‌خواند.

## خبرگزاری فارس این " اظهارات " را به نام ابطی منتشر کرده است:

" عضو مجمع روحانیون مبارز گفت: پس از انتخابات در جلسه مشترکی هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی با یکدیگر هم قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند و بنده نمی‌دانم که این تنها نگاهش و یاری کردن یکدیگر پس از 11 میلیون فاصله رای برای چه بود. زمانی که قرار بود موسوی مدارک مربوط به بحث تقلب در انتخابات را مطرح کند به خاطر دارم در جلسه مجمع روحانیون مبارز وقتی بحث ارائه مدارک تقلب در انتخابات مطرح شد یکی از دوستان که قبلاً وزیر کشور هم بود گفت همه این مدارک اگر جمع شود و درست باشد 700 هزار رای بیشتر نمی‌شود. بنده وقتی از موسوی به عنوان هندوانه سر بسته یاد کردم به خاطر همین توهمات بود که در موسوی وجود داشت که وی امکان تقلب 11 میلیونی را امکان پذیر می‌دانست. پس از انتخابات هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی در جلسه مشترکی هم‌قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند و بنده نمی‌دانم که این تنها نگاهش و یاری کردن یکدیگر پس از 11 میلیون فاصله رای برای چه بود. شاید خاتمی دلیل خود را داشت، موسوی شاید کشور را نمی‌شناخت ولی خاتمی با همه ارادتی که به وی دارم اتفاقاً بر عکس همه مسائل را می‌دانست، توانایی و اقتدار مقام معظم رهبری را می‌شناخت اما به خاطر اتفاقات موسوی را همراهی کرد که این همراهی خاتمانه بود. هاشمی در ذهن خود قصد انتقال از احمدی‌نژاد و مقام معظم رهبری را داشت؛ این‌ها همه مسائلی بود که در ذهن موسوی به عنوان توهم همراهی شکل گرفته بود. واقعا مجمع روحانیون منتسب به امام و انقلاب بود لذا حداقل باید این انتصاب را نگه می‌داشت. بنده خودم را نیروی اصلاح طلب می‌دانم؛ لذا می‌گویم که خاتمی حق نداشت ظرفیت اصلاحات را به پای موسوی بریزد حتی موسوی هم این ظرفیت را نداشت. البته بنده طرفدار ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نبودم ولی زمانی که 11 میلیون در انتخابات فاصله ایجاد شد به عنوان کسی که طرفدار مردمسالاری هستم این مسئله را نپذیرفتم و با این موضوع جلوی فضای رشد مدنی را گرفته و به فرهنگ و تاریخ ایران خیانت کردم. ولی اگر به جای پیام به موسوی به احمدی‌نژاد تبریک می‌گفتم امروز بهترین وضعیت را در تاریخ ایران دارا بودیم.

کار بدی کردم که در راهپیمایی‌ها شرکت کردم ولی کربوبی به بنده گفت که ما با این رای کم نمی‌توانیم مردم را به خیابان‌ها دعوت کنیم. ولی خود برویم تا به نوعی اعتراضمان را نشان بدهیم. موسوی به کربوبی پیغام داده بود که من چیزی برای از دست دادن ندارم، موسوی اگر چه چیزی برای از دست دادن نداشت ولی با توجه به رای 13 میلیونی با این پیگیری آشوب‌ها خیلی چیزها را از دست داد و ما افتخار این حضور 40 میلیونی را از دست داده و آنرا خدشه‌دار کردیم ما می‌توانستیم در دنیا بهتر از این باشیم.

موسوی در بسیاری از موارد می‌گفت من طرفدار مردم مسلمان هستم. این درحالی است که این آشوب‌ها دلبستگی‌های مردم مسلمان را نسبت به ایران قطع کرد، موسوی می‌گفت که من طرفدار خط امام هستم و همیشه روی نظام و امام تاکید می‌کرد، بنده می‌گویم که هیچکس نمی‌تواند روی امام و نظام تاکید کند ولی در عین حال کوچکترین عملی انجام دهد که نظام را هم به خطر بیندازد. چرا که امام فرموده‌اند حفظ نظام از واجب و اجابت است.

اگر مقام معظم رهبری می‌بوند یا اگر ایشان يك قدم به عقب می‌نشستند امروز هلال ناامنی ایران، افغانستان و پاکستان شکل می‌گرفت و در صورتی که این هلال تشکیل می‌شد دیگر هیچ جایی از انقلاب نمی‌ماند. از این رو ملت ایران باید از تیزهوشی مقام معظم رهبری و سربازان با نام و بی نام ایران که این کشور را از این مسئله نجات دادند تشکر کند.

شجاعت بزرگتری هم وجود دارد که بنده از آن استفاده نمی‌کنم لذا اگر انسانی احساس کند که به دیدگاهی رسیده و این دیدگاه به نفع نظام است بیان آن شجاعانه‌تر است از بیان دیدگاه و نظر اپوزیسیون در مقابل حکومت و نظام.

به همه دوستان می‌گویم و همه دوستانی که صدای ما را می‌شنوند بدانند که موضوع تقلب در ایران دروغ بود و در واقع تقلب موضوعی بود تا آشوب‌ها شکل بگیرد تا ایران همانند افغانستان و عراق بشود، تا جایی که کشور دچار آسیب و سختی بشود. "

## بازکننده راه برخورد

حمید رسایی - نماینده مجلس و از حامیان محمود احمدی نژاد - به خبرگزاری رسمی دولت ایران گفت: "باندگرای علیه دولت نهم کار را به آنجا رساند که بین هاشمی و جریان نفاق جنید در این

## پرد ه جدید کودتای ۲۲ خرداد

### دادگاه فرمایشی، خبرگزاری امنیتی، تماشاگران

### لباس شخصی‌ها

**جبهه مشارکت: این دادگاه رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده است. در دادگاه کودتاچیان از خانواده زندانیان، وکیل مدافع و خبرنگاران مستقل خبری نیست. منبع اصلی کیفر خواست اظهارات حسین درخشان است که از یک سال پیش همکار مرتضوی است.**

ادگاه فرمایشی گروهی از دستگیرشدگان توسط کودتاگران صبح امروز - شنبه - تشکیل شد. خبرگزاری امنیتی فارس که گردانندگان آن جزویان دستگیرشدگان هستند، تنها رسانه‌ای بود که اجازه شرکت در دادگاه را داشت. به گزارش این خبرگزاری: "در بین متهمین حاضر در جلسه دادگاه که نزدیک به 100 نفر بودند، چهره‌های شناخته شده و مشهوری مثل بهزاد نبوی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، میردامادی دبیر کل حزب مشارکت، امینزاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، عطریانفر عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران، محمدعلی ابطی عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز، صفایی فراهانی عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، رمضانزاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت به چشم می‌خورند. " گزارش های موثق رسیده به " روزنامه سبز " حاکی است که متن منتشر شده توسط خبرگزاری فارس هم پیشتر نوشته شده بود و در اختیار این خبرگزاری قرار داشت. این اولین بار در تاریخ سی ساله دادگاههای تشریفاتی جمهوری اسلامی است که حتی حضور خبرنگاران امنیتی هم صوری است و متن دادگاه از پیش نوشته و منتشر شده است.

محمدرضا تابش، دبیرکل فراکسیون اقلیت (خط امام) مجلس از نحوه محاکمه بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات ابراز نگرانی کرده و گفت: «همه بهت‌زده شده‌ایم.»

تابش در گفتگو با «پارلمان نیوز» گفت: «نحوه محاکمه دستگیرشدگان که در آن نه به وکلا دسترسی است و نه خانواده و حتی خود زندانی‌ها از اتهام‌ها مطلع نیستند، همه را بهت‌زده کرده است. ما نمی‌توانیم نگرانی خود را از این نحوه محاکمه اعلام کنیم و امیدوار هستیم که این روش تکمیل سناریویی از پیش تدوین شده که همراه با نگهداری در خلا و اعتراف‌گیری‌ها بوده، نباشد در حال حاضر بازداشت‌شدگان در شرایط بسیار بدی قرار دارند و بسیاری از آنها مورد ضرب و شتم و انبیت و آزار قرار گرفته‌اند و اخبار نگران‌کننده‌ای از طریق خانواده‌های آنان اعلام شده است که به واسطه التهاب جامعه بنا ندارد آن را عمومی کنند.»

دادگاه متهمانی که از آنها با عنوان «عوامل اغتشاش و آشوب «نام برده شده، در سالن اجتماعات اداره کل دادگستری تهران آغاز شد. برخی چهره‌های سرشناس اصلاح‌طلب از جمله محمدعلی ابطی، محسن میردامادی و بهزاد نبوی در کنار ده‌ها نفر دیگر که در دو ماه گذشته دستگیر شده‌اند، متهم به شرکت در «کودتای مخملی» شده‌اند.

تابش در خصوص وضعیت محمد علی ابطی به نقل از همسر ابطی که اخیراً به ملاقات او رفته بود، اظهار داشت: «بعد از 43 روز که همسر را دیدم حدود 18 کیلو وزن کم کرده‌بود و آقای ابطی می‌گفت که چند روزی است که قرصی را به من می‌دهند که من را از جار و جنجال و هیاهوی این دنیا فارغ کرده است.»

محمدعلی ابطی و بسیاری از شخصیت‌های اصلاح‌طلب پس از آغاز اعتراضات به نتایج انتخابات بازداشت شده و دسترسی به وکیل نداشته‌اند. تماس اکثر آنها با دنیای خارج پس از بازداشت قطع شده بود.

پیشتر سازمان‌های مدافع حقوق بشر از جمله عفو بین‌الملل اعلام کردند که طبق گزارش‌هایی تعدادی از بازداشت‌شدگان تحت شکنجه بوده‌اند

دادگاه فرمایشی سران احزاب و گروه‌های اصلاح طلب زمانی تشکیل شد که کودتاگران در ادامه کودتای خودوزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را هم تصاحب کردند. گزارش کارشناسان وزارت اطلاعات که بر اساس بازجویی از متهمان تهیه شده بود، حاکی از این بود که " کودتای مخملی " اساساً موضوعیت ندارد. وقتی این گزارش در دسترس قرار گرفت، احمدی نژاد فرستاده شد، رئیس دولت کودتا سراسیمه به وزارت اطلاعات رفت و خواستار شد که وزارت اطلاعات هم بسایه هماهنگ شود و "کودتای مخملی" را تأیید کند.

در پی این اقدام وزیر اطلاعات - محسنی اژه ای- عزل شد و سازمان اطلاعات موازی همه امور امنیتی در اختیار کودتاگران قرار گرفت.

ناظران سیاسی معتقدند دادگاه عجلانه‌ای که بر پاشده و جبهه مشارکت آن را " مسخره " خوانده است ؛ به سرعت در پی اشغال وزارت اطلاعات سر هم بندی شده تا همه را در برابر کار انجام شده قرار دهد. برای همین هم پیش تر داستانی تهران با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرده بود که محاکمه گروهی از "عوامل میدانی آشوب‌ها" روز شنبه آغاز می‌شود، اما تعدادی از چهره‌های سرشناس سیاسی نیز بدون اطلاع قبلی در این جلسه محاکمه حاضر شده بودند.

صالح نیکبخت، وکیل دادگستری که از سوی خانواده‌های محمدعلی ابطی، بهزاد نبوی، محسن صفایی فراهانی، محسن امین زاده، و عبدالله رمضان زاده به وکالت آنها برگزیده شده بود، به بی بی سی فارسی گفت که به او اجازه حضور در جلسه دادگاه را نداده‌اند.

خبرگزاری امنیتی فارس که شبکه خبر تلویزیونی هم گزارش آن را عیناً نقل کرد، اعلام کرد: " در این جلسه، محمدعلی ابطی و محمد عطریانفر در 'لجاجیات' خود احتمال وقوع تقلب در انتخابات را رد کرده و از مطرح شدن موضوع تقلب توسط اصلاح طلبان انتقاد کرده‌اند."

در این حال تابش اظهارات همسر محمدعلی ابطی را که اخیراً به ملاقات او رفته بود چنین نقل کرد: "بعد از 43 روز که همسر را دیدم حدود 18 کیلو وزن کم کرده بود و می‌گفت که چند روزی است قرصی را به من می‌دهند که من را از جار و جنجال و هیاهوی این دنیا فارغ کرده است."



مرغ پخته را هم به خنده می اندازد. آنها به قدری در این تهیه این دادخواست، شتابزده عمل کرده اند که حتی در تشخیص اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت که به راحتی در سایت ها قابل جست و جوست، خطا کرده اند و به عنوان نمونه آقای دکتر تاجی، رئیس محترم دفتر مطالعات استراتژیک در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی را عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت خوانده اند! متأسفانه در این متن سیاسی و غیرحقوقی و غیرمستند، تحلیل های ارایه شده نیز قدرتی در همین حد دارد. در این متن که بر اساس گزارش خبرگزاری فارس به عنوان بازوی تبلیغاتی و رسانه ای کودتا که پیش از هر رسانه ای و با رانت ویژه به آن دست یافته، عمق کینه جریان اقتدارگرا از 8 سال اصلاحات و آرمان های والای آن و نیز رهبر آن جناب آقای سید محمد خاتمی نشان داده شده است. کيفرخواست در بخشی تبديل شده است به دفاعیه تمام قد از شوراهای سوسیالیستی-بی که در آنها رای دزدی شده و در بخشی دیگر به بهانه اثبات ادعای محمل انقلاب محملي در ایران، ناخوابسته کشور و نظام ما را با آنها مقایسه نموده و در این مسیر داستان سرایی امنیتی پلیسی را به کمک ذهنی مغشوش و با ضربیه هوشی پابین در خدمت الفای آن نموده است.

جالب است که در این متن از دیگر اهداف ستاد کودتا نیز به خوبی پرده برداری شده است و آن هدف شوم برخورد با احزاب و گروه های اصلاح طلب و نیز تشکل های مستقل غیر دولتی است. آنها در این مسیر به ایراد اتهاماتی بی اساس بر پایه یکسری شواهد بی ربط پرداخته اند که به هیچ وجه به آن چه مراد تنظیم کنندگان دادخواست است، شهادت نمی دهند.

آنها بر اساس اسناد ربهوده شده از حزب گویي کشف بزرگی کرده اند و در دادخواست به نقل از سند تاملات راهبردی سیاسی- تشکیلاتی که به اشتباه در دادخواست "سند تعاملات راهبردی سیاسی- تشکیلاتی" نامیده شده، آورده اند: «در مرحله نخست حضور در نهادهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا و در مرحله بعد مجلس خبرگان نهادهای مناسب تری برای حضور طرفداران مردمسالاری می باشند.» حال باید از آقایانی که پس از 50 روز بگیر و ببند این دادخواست را تنظیم کرده اند پرسید، مگر برنامه ریزی يك حزب قانونی برای کسب قدرت و ورود به نهادهای انتخاباتی از طریق رای مردم جرم است؟ یا قرار است احزاب را هم تنها به عنوان مجیزگو و تالیفکننده چشم بسته همه رفتارهای درست و غلط به رسمیت بشناسید و لاغیر؟ یا در جایی دیگر به نقل از همین سند، اتخاذ استراتژی تبديل تهدیدها و بحران های احتمالی به فرصت و تثبیت و تقویت بعد مردمسالار نظام و چانه زنی به جای تشدید بحران و اغتشاش به عنوان مهم ترین راهبرد آراش پایدار و زمینه حفظ وحدت واقعی در جامعه را دتیب لایغفری ذکر کرده اند که جز خیانت نام ندارد؟ آیا آنها که بحران می آفرینند تا جمهوریت نظام را به محاق ببردند خاندان همدند و آنهایی که برهیز از بحران و تبديل آن را به مقوم رکن جمهوریت نظام دنبال می کنند، هستند و آنرا چه خوب دشمنی و کینه عمیقان را نسبت به مردمسالاری نشان داده اند. همین مد خروس هاست که شائبه دست بردن در آرای ملت را دامن می زند. کسانی که هرگاه نام رای ملت و مردمسالاری را می شنوند چون اسپند بر روی آتش می شوند، آیا اگر دستشان برسد، دست در آرای ملت نمی برند؟ این دادخواست علیه کیست؟ اینها که همه دادخواست ناخواسته علیه خیران اقتدارگراست.

در مورد اعتراف های بیان شده از سوی جناب حجت الاسلام و المسلمین ابطی در این دادگاه نیز نگاه جبهه مشارکت همان است که پیشتر در بیانه های متعدد خود درباره این اعتراف سازی ها به کرات اشاره کرده است. از نظر ما دیدگاه های آقای ابطی درباره مسایلی که در دادگاه بیان کرد همان است که در زمان آزادی خود در سایت شخصی خود و در مصاحبه ها و ارایه نظرات بدون فشار و بازجویی و انفرادی و دیگر تضییقات بیان کرده بود. همان طور که در باقی توابع سازی های مشابه، دیگر اعتراف کنندگان پس از رهایی بر همان دیدگاه های سابق خود تاکید کرده اند و لذا بیش از این پرداختن به این پروژه نخ نما را موجب زحمت بی حاصل خود و مردم آگاه و هوشیار کشورمان می دانیم.

جبهه مشارکت ایران اسلامی با امید به اینکه دامنه روند دادگاه، متفاوت از این مسیر رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده باشد، خواهان آن است که از این پس امکان حضور اسرای در بند جریانات اخیر در بین خانواده های خود فراهم شده و وکلای آنها به راحتی به اسناد پرونده موکلان خود دست یابند و به جریان حاکم نیز همدار می دهد که از این نمایش ها طرفی نخواهند بست و توجیهی برای اعمال و رفتار مجرمانه و کشتارها و خشونت های اخیر آنها علیه ملت فراهم نخواهد شد. به جای راه اندازی این شواهی تبلیغاتی چه بهتر است که فکری به حال پاسخ گویی تان در برابر دادگاه ملتی کنید که روی واقعی شما را به عین در 50 روز اخیر، حیران و بهت زده و سوگوار شهدای خویش به نمایشانسته اند و برای استیفای حقشان در برابر باتوم و گلوله هایتان سینه سپر کرده اند. دادگاه واقعی پیش از دادگاه عدل الهی آن جاست.

## میرحسین موسوی :

### این جنبش ارتباطی با خارج ندارد

- میرحسین موسوی تاکید کرد: شعار کلیدی مردم در راه سبزی که برگزیده اند، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" است.

مهندس میرحسین موسوی روز شنبه در گفت و گویی کوتاه با قلمبوز، درباره شعارهای نهضت سبز در در اجتماعات اظهار کرد: شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد.

موسوی همچنین با تاکید بر ظرفیت های قانون اساسی افزود: ما به دنبال آزادی، عدالت و کرامت انسانی هستیم و اینها اهدافی هستند که تحققشان با اجماع و تاکید گسترده و تحول آفرین مردم بر چارچوب قانون اساسی و مطالباتشان برای اجرای کامل و دقیق آن امکان پذیر است. ما باید بدینم برای آن که تغییر به سمت مطلوب صورت گیرد، اجماعی در مورد چنین چارچوبی جنبه سرنوشت ساز دارد و گرنه وارد یک دوران هرج و مرج خواهیم شد.

وی درباره ماهیت مطالبات مردم افزود: سرشت جنبش مردم جنبه مسالمت آمیز دارد و متکی به خواست عمومی برای استیفای حقوقشان است که در انتخابات گذشته پیمان شده است. موسوی با اشاره به دروغبارکنی های رسانه غیرملی و برخی افراد و تریبون ها تاکید کرد: بهرغم ادعای مخالفان، این جنبش حق طلبانه و معنوی کوچکترین ارتباطی با خارج ندارد و کاملاً داخلی است و ملت ما به خوبی نسبت به اهمیت این فاصله گذاری با بیگانگان آگاه است و بر اساس تجربیات دویست ساله خود نسبت به نیات اجانب با سوظن برخورد می کند.

وی همچنین افزود: در حرکت عظیمی که در سراسر جهان از سوی ایرانیان مقیم خارج در دفاع از مردم داخل کشور صورت گرفت، به طور محسوس این فاصله گذاری نمایان بود و جا دارد از همه این هموطنان سپاسگزاری و تقدیر شود.

انتخابات و در سال های اخیر پیوند بخورد. متأسفانه اعترافاتی را از زبان اینها می شنویم که تمام سابقه برخی از این شخصیت های با نفوذ را زیر سوال می برد. اعترافات متهمان در جلسه دادگاه "اره ا برای برخورد با سران اصلی اغتشاشات باز کرد و دیگر بهانه ای برای مامشات و کوتاهی نسبت به سران اصلی اغتشاشات اخیر وجود ندارد".

محمود احمدی بی غش، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی هم به اینها گفته است: "محاکمه این افراد باید از سوی رسانه ملی بخش شود تا همگان پی به جنایت ها و خیانت های آنان ببرند".

جعفر شجونی، عضو جامعه روحانیت مبارز تهران و از حامیان آقای احمدی نژاد هم گفته است: "وقتی دانه ریزها اقرار کردند، تکلیف دانه درشت ها روشن می شود".

او گفت: "نمی توان یک عده را بی دلیل از زندان آزاد کرد، ولی آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه بغض کرده و با گریه می گویند که اینها را آزاد کنید".

## پایان نخستین جلسه دادگاه

ظهر امروز پس از پایان نخستین جلسه دادگاه بررسی اتهامات دستگیرشدگان پس از انتخابات، آنان با اسگورت های متفاوتی محل دادگاه را ترک کردند.

چهره های سیاسی سرشناس هر یک در ماشین پژو مجزا با حضور یک راننده و دو محافظ از دادگاه خارج شدند اما دیگر بازداشت شدگان را با تومبول ون از محل دور کردند.

بهزاد نبوی که پس از پایان دادگاه امروز قصد تجدید وضو داشت، در حالی به سمت آیخوری کنار حیاط دادگاه می رفت که چهار نفر وی را همراهی می کردند.

خروج این متهمان در حالی صورت گرفت که خانواده های اکثر آنها در مقابل درب های دادگاه انتظارشان را می کشیدند.

محسن میردامادی و عبدالله رمضان زاده هنگام عبور از مقابل جمع کنندگان در مقابل درهای دادگاه برایشان دست تکان دادند.

مجید سعیدی عکاس نیز برای همسرش دست تکان داد اما همسرش که تحمل دیدن این صحنه را نداشت، دگرگون و براشفته شد.

مریم باقی همسر قوچانی سربری روزنامه اعتماد ملی و دیگر همسران بازداشت شدگان اخیر او را دلداری دادند.

## گزارشگران بدون مرز: مضحکه محاکمه

گزارشگران بدون مرز نگرانی شدید خود را از آغاز به اصطلاح "محاکمه" مسوولان و شرکت کنندگان در "اعتشاشات" اعلام می کند. در میان " عوامل میدانی " چندین روزنامه نگار نیز دیده می شود که در پی اعتراض گسترده به تلفظ و تقلب در انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد بازداشت شده بودند. خطر اتهام محاربه برخی از آنها را تهدید می کند.

گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام می کند " یک بار دیگر در مضحکه ای به نام دادگاه حقوق متهمان زیر پای گذاشته شد. آن دسته از متهمانی که وکیل داشتند، وکلایشان از برگزاری دادگاه بی خبر بودند و تعدادی دیگر را به محل برگزاری محاکمه راه ندادند. دادگاه انقلاب هیچکدام از موازین داخلی و بین المللی را رعایت نمی کند. این یک دادگاه نبود جلسه بازجویی تزیین شده به شکل دادگاه بود. ما خواهان اعزام نمایندگان سازمان ملل متحد و کمیسیون عالی حقوق بشر به ایران برای بازبید از زندان و ملاقات با زندانیان هستیم "

محمد علی ابطی، وب نگار و بلاگ و بنوشت که در تاریخ ۲۶ خرداد ماه بازداشت شده بود و محمد عطربانقر مدیر مسئول بسیاری از روزنامه های ایران که در تاریخ ۱۵ خرداد بازداشت شده بود از جمله " عوامل میدانی " بودند که به همراه ده ها نفر دیگر با اتهاماتی چون " شرکت " و یا عکس و فیلم برداری از تظاهرات به این دادگاه آورده شده بودند.

در کيفرخواست این افراد "متهم" به " اقدام علیه امنیت ملی، تخریب اموال شخصی مردم " و انقلاب مخملی" و برهم زدن نظم عمومی شده اند. در بخش هایی از این کيفرخواست به " اعترافات" روزنامه نگاران و متهمان استناد شده است، از جمله به "اعترافات" مازیار بهاری خبرنگار نیوزویک که در تاریخ ۲۶ خرداد بازداشت شده بود. و یا بدون نام بردن صریح به اعترافات "یک جاسوس اسرائیلی" که احتمالاً اشاره به حسین درخشان و بلاگ نویس ایرانی است، که از تاریخ ۱۱ آبان ماه به گفته خانواده اش در زندان بسر می برد.

صلاح نیکبخت وکیل ده تن از زندانیان و از جمله محمد علی ابطی، محمد عطربانقر، مازیار بهاری و محسن میردامادی به گزارشگران بدون مرز اعلام کرد: " من تا ساعت یازده صبح امروز از برگزاری دادگاه موکلان خود خبر نداشتم. بعد هم به محل دادگاه رفتم مرا به محل برگزاری محاکمه راه ندادند. پس از اصرار من آقای مرتضوی دادستان تهران گفت از فردا می توانید در دادگاه شرکت کنید. اما این دادگاه به دلیل عدم حضور وکلای متهمان بنا بر اصل ۱۳۵ قانون اساسی مصوبه شورای تشخیص مصلحت غیر قانونی است و اظهارات زندانیان در این دادگاه هیچ ارزش قانونی ندارد. من تا امروز نتوانسته ام با موکلین خود ملاقات و یا پرونده آنها را ببینم"

در این دادگاه قفسرسانه های نزدیک به دولت و نهادهای قضایی - امنیتی حضور داشتند. و از حضور خبرنگاران مستقل جلوگیری شده بود. خیرگزاری امنیتی فارس اعلام کرده است که برخی از متهمان اگر به محاربه متهم شوند به اشد مجازات محکوم خواهند شد

## بیانیه جبهه مشارکت :

### این دادگاه رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده است

جبهه مشارکت ایران اسلامی در واکنش به دادگاه فرمایشی و بی خاصیت و رسوای برگزار شده در روز شنبه طی بیانیه شدیدالحنی این روند محاکمه را بی اعتبار و کيفرخواست را دست پرورده روزنامه کیهان دانسته و نوشته حتی مرغ پخته هم از این اتهامات خنده اش میگردد.

متن کامل این بیانیه به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

کودتای انتخاباتی اقتدارگرایان با آغاز شوي مضحک دادگاه فله ای جمعی از بازداشت شدگان اخیر وارد مرحله ای تازه شد.

در دادگاه امروز آنچه بیش از هر چیز جلوه گری کرده، متن دادخواست مدعی العموم بود که پس از 50 روز ایزوله کردن و فشار بد صدها تن بازداشتی مختلف انتظار می رفت متن قابل تأمل و جدی تری باشد، اما آنها به قدری از به زمین سفت خوردن کودتایشان در جامعه دچار شوک و عصبيت هستند که حاصل آن بیانیه ای آشفتنه و ضعیف در حد سرمقاله های آشنای کیهان از کار در آمده که



## وبلاگ اندیشه نیوز:

خیلی وقت بود که گریه نکرده بودم. مدت ها بود که حتی چشم هام نلرزیده بودند. شب انتخابات گریه نکرده روزی که سر صندوق بودم و کثافت کاریهاشونو دیدم گریه نکرده. وقتی نتیجه اعلام شد گریه نکرده. وقتی ندا شهید شد گریه نکرده. اشک دونیم خالی بود، خشک بود. انگار چشم هام فهمیده بود که از این چیزها زیاد می بینی بعدا. اومدم تو بالاترین. اون گوشه، ستون موضوعات داغ، یک عکس کوچیک دیدم. شبیه ابطی بود. همون روحانی تپل دوست داشتنی که وقتی توی جشن چلچراغ، از راهروی سالن اریکه می آمد پایین، با بچه ها گفتیم ابطی داره قل می خوره میاد. اومد. مت همیشه با همه ی بچه ها می گفت و می خندید. دیشب خامش تو مصاحبه گفته بود خیلی لاغر شده. عکسو گوشه ی بالاترین دیدم. خودش بود. خیلی لاغر شده بود. خیلی داغون شده بود. معلوم بود خیلی کنکش زنده. گریه ام گرفت. خیلی کوتاه. گریه ام قطع شد. صورتم داغ شد. دستام لرزید. من عوض شدم. یک هو عوض شدم. فهمیدم که کینه ای شدم. فهمیدم که تو کله ام فقط فحش خوار و مادره. از بالا تا پایین. می خوام سر به تن هیچ کدومشون نباشه. خیلی حرومزاده هستن. خیلی. خیلی. خدایا، ازت متشکرم که به من بعد از این همه مدت اشک دادی و زود ازم گرفتی. ازت متشکرم که بهم کینه دادی. حالا تا آخر عمرم فرصت دارم که فحش بدم، فرصت دارم که از شون متنفر باشم، از رئیس دولتشون تا فرمانده ی بسیج و کوفت و زهرمارشون تا شریعتمداری حرومزاده و بازوها که اگر یک تفنگ داشته باشم و یک تیر، و فقط یک تیر، اون یک تیر رو می زدم تو. ایه های شریعتمداری. ممنونم که داری احساسو از من می گیری خدا. احساسو از همه ی ما بگیر. به همه ی ما کینه بده و یک دل پرخون تا بشینیم تا آخر عمرمون نفرین کنیم. نفرین های ما دیر یا زود اثر می کنه. می دونم. تو هم می دونی خدا. می دونم که می دونی.

## کودتا و دادگاه فرمایشی برای غارت این ثروت هاست:

# ۱۸ میلیارد دلار پول ایران

تصاحب 185 میلیارد دلار پول ایران توسط دولت ترکیه بصورت یک فیلم خبری روی شبکه یوتوب قرار گرفت. بموجب اطلاعاتی که به زبان ترکی استانبولی در این فیلم انتشار یافته، 20 تن طلا و 5/7 میلیارد دلار که جمعا 5/18 میلیارد دلار است، در بازرسی گمرکی آنکارا کشف شده است. این ثروت باور نکردنی با یک کامیون از مسیر قونیه(شرق ترکیه و هم مرز با ایران) به گمرک آنکارا وارد شده است. پس از کشف محموله کامیون رانندگان آن گریخته اند. مدارک کشف شده از طرف گمرک ترکیه نشان می دهد که صاحب محموله فردی است بنام اسماعیل صفریان نسبی. گمرک ترکیه پس از کشف محموله کامیون به ارسال کننده محموله در ایران اطلاع داده که جهت دریافت محموله ارسالی خود به ترکیه مراجعت کند، اما فرد مذکور یک وکیل ترک را مامور دریافت 20 تن طلا و 5/7 میلیارد دلار کرده است!

گفته می شود این واقعه مربوط به ماه گذشته است، اما اکنون جزئیات آن فاش شده است. نخستین خبری که در این ارتباط انتشار یافت، جمله ای بود که نخست وزیر ترکیه "اردوغان" بصورت طنز در آخرین کنفرانس سالانه حزب خود بیان داشت. او گفت: "در شرایط بحران اقتصادی موجود از غیب مبلغ 5/18 میلیارد دلار به دست دولت رسیده است. این شوخی نیست بلکه یک واقعیت است." آن زمان، رسانه های ترکیه و جهان این جمله نخست وزیر ترکیه را جدی تلقی نکرده ولی اکنون با انتشار جزئیاتی که در فیلم خبری فاش شده، آن طنز اردوغان به یک واقعیت تبدیل شده است.

اکنون بزرگترین پرسش اینست که

- 1- این پول که نمی توانسته ثروت شخصی فرد یا افرادی در جمهوری اسلامی باشد، با چه هدفی در کامیون مورد بحث جاسازی شده و از ایران خارج شده بود؟
- 2- کامیون به کدام مقصد می رفته که در گمرک ترکیه متوقف شده و بار آن باید تحویل چه کسانی، در چه کشوری می شده است؟

با این دو سؤال، بیشترین توجه روی حزب الله لبنان است و این که این پول از طرف جمهوری اسلامی به مقصد لبنان بار زده شده است.

- 3- آیا این محموله می تواند دلار تقلبی باشد؟

پاسخ منفی است زیرا دلار تقلبی را نخست وزیر یک کشور بعنوان ثروت باد آورده به بانک مرکزی کشورش منتقل نمی کند.

## امروز اصبح: دفتر شاهرودی

خانواده های زندانیان سیاسی اعلام کرده اند: امروز یکشنبه 11 مرداد ساعت 11 در مقابل دفتر آقای شاهرودی(خیابان ولیعصر روبروی خیابان جامی (پاستور شرقی)) گرد هم می آیند تا اعتراض خود را به این دادگاه فرمایشی و اعتراف گیری زیر شکنجه ها اعلام کنند. آنها از مردم خواستند تا تنهانشان نگذارند و با حضورشان حمایت خود را اعلام کنند.

## دفاع وبلاگ نویسان از محمد علی ابطی

# آثار خون و شکنجه در تک تک کلمات

محمد علی ابطی که بیشتر بعینوان وبلاگ نویس شناخته است ، د راولین جلسه دادگاه فرمایشی شرکت داشت و خبرگزاری امنیتی "فارس" سخنانی را به عنوان " اظهارات " امنتشر کرد. بلافاصله بعد از انتشار گزارش مربوط به دادگاه ، وبلاگ نویسان به دفاع از ابطی برخاستند.

## شبکه اجتماعی فرند فید:

عصبانی هستی هموطن؟ تو هم با من بیا به خیابان بیا و فریادش کن، اینها اعتراف نیست، اینها درخواست کمک از من و توست، ابطی اعتراف نمی کند، دارد مستقیما از توی هموطن طلب حمایت می کنه، به پا خیز

## وبلاگ نا نوشته :

آقای ابطی عزیز همه ی ما می دانیم که چه قدر در زندان آزار دیده اید و تحت فشار بوده اید و همه می دانیم که چقدر تهدید شده اید و در این مدت چه سختی هایی را متحمل شده اید . هم اطلاع داریم که خانواده ی شما از نبود شما پیوسته در بی تابی بوده و حتی یک دقیقه ی خوش نداشته . و می دانیم که اعترافات شما و شاید بسیاری از دوستان دیگر تحت تاثیر همین فشار های روانی و جسمیست ... پس شک نداشته باشید آقای ابطی که مردم حامی شما هستند و اعترافات شما هرچه باشد مردم شما را دوست دارند و برای شما بیشترین احترام را قائلند . آقای ابطی شما و دیگر دوستان در بند بیشترین و بهترین حامیان را دارید پس شک نکنید که در این مسیر پیروزی برایش شمامست و بازنده ی اصلی این بازی آقایان مرتضوی و دیگر همکارانشان هستند که با زور و شکنجه از متفکرین ایرانی قصد اعتراف گیری دارند . اعترافات شما هرچه باشد و بر علیه هر که باشد ما به خوبی شما رو درک می کنیم و قوی ترین حمایت ها را از شما خواهیم کرد . به امید آزادی شما و همه زندانیان سیاسی در بند ...

## وبلاگ کاوه آهنگر:

در تک تک کلمات ابطی، آثار خون، شکنجه وحشیانه و تهدید به مرگ عزیزان هویدا بود. من آدم احساساتی نیستم ، اما باورکنید هر چه تلا می کنم ، گریه نکنم .... اشک مجال نمی دهد.

## وبلاگ تحلیلش کن:

این طور که پیش می رود اعترافات گرفته شده در جریان بازجویی های اخیر قبل از آنکه پخش شود تحت اخبار فارس نیوزاز دادگاه در حال پخش است.

چیزی که همه ما از آن می ترسیم اثر گذاشتن مهملات القایی بازجویان بر روی توده مردم و عوام بود در حالی که متأسفانه امروز شاهد آن هستیم که حتی خود ما نیز ممکن است باور کنیم! دوستان من بیدار باشید که این اعترافات موج سبز را نشانه گرفته است که ناامیدمان کند ، ناامید از اینکه باز بچه شدیم! ناراحت از اینکه سران اصلاحات و سران کودتا تفاوتی با هم ندارند و نتیجه آن به خواب رفتن و بی اعتنا شدن مردم خواهد بود.

همان بی اعتنایی که موجب شد تحصن نمایندگان مجلس ششم علیرغم بازتاب رسانه بسیار گسترده در جهان در ایران حامی خاصی نداشته باشد . که اگر این بیداری که در حال حاضر با آن مواجهیم در آن روزگار بود کارمان به اینجا نمی کشید و دست شورای نگهبان را اگر نگویم قطع حداقل کوتاهتر کرده بودیم.

دوستان عزیز از اعترافات نهراسیم که وحدت ما را نشانه گرفته اند

از اعترافات نهراسیم که قصد آن مخدوش ساختن چهره های باهوش اصلاحات است

امروز ابطی فردا تاج زاده و ....

یادمان نرود که اینان کینه ای عمیق از سران اصلاحات دارند و اکنون بهترین زمان برای انتقامشان است

پس بیدار باشیم که اینان وحدت ما را نشانه گرفته اند...

## وبلاگ رونوشتهای آخرین رئیس جمهور:

چه بگویم؟ بدتم درد می کند. بغضی عجیب گلویم را می فشارد که یقینا با گریه بیرون نخواهد ریخت. گریه عجز است ولی ما عاجز نیستیم. آنها عاجزند. آن که ظلم می کند بیچاره است. اگر چاره ای داشت که ظلم نمی کرد.

سالها فیلم محاکمه سانسور شده خسرو گلسترخی را به نام بیدادگاه شاه به ما نشان داده اند. چه بگویم؟ آنچه در فیلم محاکمه او واضح است این است که او هرچه دلش خواست گفت. اجازه داشت حداقل در دادگاه از عقایدش بگوید. راست بگوید.

امروز چه کرده اند با محمدعلی ابطی که در نوجوانی در زندانهای شاه لب به اعتراف نگشود ولی امروز در زندانهای نظام جمهوری اسلامی که سالها برایش جنگیده است، چنین مجبور به اعتراف می شود؟ ترس از جان؟ ترس از خانواده؟ یا ...

نمی دانم. نمی دانم. باید باور کنیم که یکی از نزدیکترین دوستان سیداحمد خمینی، معاون و رئیس دفتر محبوبترین رئیس جمهور ایران، رئیس موسسه گفتگوی ادیان، کسی که محبوبترین چهره را از یک روحانی میان جوانان ساخت، خائن است؟ واقعا توقع دارند باور کنیم؟

نه! این دست و پا زندهای قبل از غرق شدن است. چقدر تلخ است تکرار تاریخ و چه شیرین است نوید پیروزی که از همین تکرار شنیده می شود.

ابطی عزیز، میردامادی گرمی، رمضانزاده دوست داشتنی، عطریانفر مقنن، صفایی فر اهانی مدبر و دیگر عزیزان در بند ما! تا جایی که می خواهند اعتراف کنید، مردم آن چیزی را می شنوند که از چشمان شما به گوش می رسد.

باشد تا بعد..



## جاسوس دادگاه نمایشی کیست؟



دادگاه نمایشی با محاکمه دسته جمعی گروهی از چهره های شناخته شده اصلاح طلب را آغاز کرد. کیفرخواست " دادستان" - یعنی همان سعید مرتضوی- معروف بر اساس اعتراضات یک "جاسوس" نوشته شده که نامش هم برده نمی شود.

در کیفرخواست آمده است: "در تبیین بیشتر این موضوع لازم است به اظهارات یک جاسوس که هم اکنون در بازداشت به سر می برد و با هدف ایفای نقش در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به ایران بازگشته بود، اشاره شود. وی می گوید: "در سفری که به اسرائیل داشتم با موسسه ای به نام ممری آشنا شدم که متعلق به کشور آمریکا است ولی در اسرائیل مستقر می باشد و کارش در زمینه مطالعات رسانه ای خاورمیانه است. تلاش این موسسه مبارزه با فعالیت های ضد اسرائیلی است که در دیگر کشورها صورت می گیرد. این موسسه پروژه ای را دنبال می کند که هدف آن حمایت از اصلاح طلبان دنیای اسلام از جمله ایران است. مسئول این پروژه یکی از افسران قدیمی اطلاعات ارتش اسرائیل است که من با او دیداری داشتم. او در این دیدار به من گفت هدف ما این است که تکرراتی مانند تفکرات عبدالکریم سروش را در ایران پرورش و ترویج دهیم. " این جاسوس ادامه می دهد: "یکی دیگر از موسسات فعال در حوزه ایران موسسه هلندی هیفوس است که من ملاقات هایی هم با مسئولین این موسسه داشتم. این موسسه ارتباط خوبی با موسسات و NGOهای داخل ایران دارد و حتی مبلغ ده میلیون یورو در پایان ریاست جمهوری خاتمی در ایران هزینه کرده که بیشتر آن به جنبش زنان داده شده است. موسسه هیفوس بودجه خود را از طریق رشوه از شرکت های نفتی هلندی که می خواهند از پرداخت مالیات فرار کنند. به دست می آورد. " نامبرده در مورد نقش پایگاه رادیویی اروپای آزاد می گوید: "پایگاه رادیویی اروپای آزاد که مانند خیلی از موسسات بر اندازی نرم از زمان جنگ سرد کار خود را آغاز کرده و به سازمان سیا متصل است. زمان جنگ سرد آمریکایی ها برای اینکه به شوروی فشار بیاورند از پوشش های فرهنگی- سیاسی و رسانه ای و با نام های زیبایی همچون دموکراسی، آزادی و حقوق بشر استفاده کردند و خیلی از موسساتی که در حال حاضر فعالیت می کنند، در زمینه براندازی نرم، بازمانده از آن زمان هستند که رادیو اروپای آزاد هم از این دسته است. بخش فارسی این رادیو به نام رادیو فردا فعالیت می کند. این رادیو بیشتر اعتراضاتی که در ایران رخ می دهد را پوشش می دهد و به شدت بزرگنمایی می کند. " این جاسوس در ادامه به یکی دیگر از موسسات اطلاعاتی ایرانی نیز اشاره می کند و می گوید: "پروژه گلوبال ویسز یا همان صداهای جهانی زیر نظر مجموعه ای به نام مرکز برکن در دانشگاه هاروارد انجام می گیرد. این پروژه از سال 2004 آغاز شده و من در اولین جلسه آن در هاروارد شرکت کرده ام. هدف این پروژه تمرکز بر تمام بلاگرهای دنیا به خصوص کشورهای مخالف آمریکا از جمله ایران است تا بتوانند به هدف خود که ایجاد جنگ روانی در این کشورها است برسند. منابع مالی این پروژه را بنیاد سوروس (OSI) تأمین می کند که به اکثر موسسات غیردولتی در دنیا کمک مالی می دهد. مدیر این پروژه فردی به نام "اتان زوکرمن" است. او یک آمریکایی است که قبلاً در بنیاد سوروس فعالیت داشته، او بر روی استفاده از اینترنت برای براندازی نرم در کشورهای مختلف خیلی کار کرده و با نهادهای اطلاعاتی امنیتی آمریکا نیز رابطه دارد. " وی چنین ادامه می دهد: "مرکز برکن توسط شخصی به نام "جان پالفری" اداره می شود که خودش مدعی بود دایمی بود که برکن روزولت کودتای 28 مرداد را مدیریت کرده است. " نامبرده در اشاره به نقش آمریکا در طرح براندازی نرم می افزاید: "آمریکا برای طرح براندازی نرم از تئوریسین های مختلف از جمله "جین شارب" که 50 سال از عمر خود را در موسسه اش صرف کرده تا طرح استفاده از نقاط ضعف حکومت ها برای براندازی نرم را شناسایی کند، استفاده می کند. در وب سایت این موسسه متون و روش مبارزه مسالمت آمیز شاید به 20 الی 30 زبان زنده دنیا آموزش داده شده است. البته این زبانها آلمانی، فرانسوی و با اسپانیایی نیست بلکه به زبانهای برمه ای، چینی، عربی، فارسی و ... است که آمریکا دوست دارد در کشورهای که به این زبانها گویش دارند انقلاب نرم صورت بگیرد. افراد دیگری مانند "مارک پالمر" رئیس موسسه "گنوس" نیز در مورد ایران خیلی تحقیق کرده اند. آنها حتی 2-3 سال پیش کلاس هایی را تشکیل دادند و یکسری از فعالان 2 خردادی مانند عماد باقی را دعوت کرده و دوره های براندازی نرم را به آنها آموزش دادند. "

### جاسوس کیست؟

کارش را با وبلاگ نویسی آغاز کرد. پدرش عضو برجسته حزب مؤتلفه است. خودش عاشق ویسکی و زن.

به اروپا آمد و به آمریکا رفت. به همه جاهانی که در کیفرخواست آمده سر زد. معلوم نیست از آن موقع "جاسوس" بود یا بعد از سفر جنجالی اسرائیل که به ایران رفت و توانست برگردد. امامعلی است که در خارج از کشور از طرف احمدی نژاد با او تماس گرفتند و قول دادند که اگر برگردد در کاری به کارش ندارند. همینطور هم شد. در تهران به دیدار احمدی نژاد رفت و مشغول زندگی شد که ناگهان محافظت اطلاعات سپاه او را گرفت. زور احمدی نژاد هم نرسید او را پس بگیرد. کمی بعد خبر آمد که دارد همکاری می کند. هم فی و هم امنیتی. و حالا در دادگاه حرف هایش را رو کردند و بعنوان زمینه اصلی کیفرخواست. اورا شناختید؟ برخی وبلاگ ها نامش را نوشته اند: حسین درخشان

## کیفرخواست های آشنا

### مسبح علی نژاد

نمایش اعترافات زندانیان انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران در بیدادگاه های انقلاب اسلامی نمایش کینه و دل آزاری است که فصل جدیدی آن شنبه نه مرداد با برگزاری دادگاه متهمان حوادث اخیر در تهران آغاز شده است. ماجرای اعتراف گیری از زندانیان سیاسی قصه تلخی است که علی رخم هشتاد مراجع و علما و فعالین سیاسی و نهادهای حقوق بشری به کرات در ایران تکرار شده است و تازگی ندارد بر عکس آنچه می تواند تازگی داشته باشد، نا امیدی جنبش معترضان از روند کینه و مضحکی است که همه منتظرش بودند.

روزگاری در فضای اینترنتی کسی به نام حسین درخشان گاهی برای شهرت و شیرین عقی خوش چیزکی بنویسد و فعالین سیاسی را به اسر ایل و صهیونیست و همه براندازان عالم وصل کند. بعد هم با افتخار به ایران برگشت و رسماً هم اعلام کرد که مدافع سرخست احمدی نژاد خواهد بود حالا دادگاهی برگزار می شود برای رییس جمهور ساختن احمدی نژاد و متنی به عنوان کیفرخواست خوانده می شود که انگار آقای دادستان دارد متن همان وبلاگ نویس با نوشته های پیام فضلی نژاد را می خواند. اکثریت فعالین حوزه زنان و رسانه و سیاست به اندازه خوششان از زبان تلخی های مضمحل بهره برده اند و حالا دادگاهی بدون حضور هیات منصفه و رسانه آزاد برگزار می شود و مطالب آشنای یک وبلاگ نویس می شود متن کیفرخواست. همانجکه داستان های تخیلی و اتهامات سخنی و فاقد تئوری، ختم در فضای اینترنتی بر می انگیزد، این روزها نیز همان منش در مدلی بزرگتر در پیش گرفته شد تا همان خشم در کادری بزرگتر به جامعه منتقل شود. حاکمیت با ترور شخصیت فعالان سیاسی اصرار دارد تا جامعه را عصبانی کند. برای همین اگر چه پیش از این به صورت کم رنگ اعلام شده بود که دادگاه آشوبگران اخیر به زودی برگزار می شود اما ناگهان جمع وسیعی از فعالان سرشناس سیاسی در دادگاه و در برابر دوربین ها نشاندند تا پروژه اعتراف گیری از آنان در برابر دوربین های صدا و سیما و خبرگزاری فارس و باقی رسانه های دولتی و دروغ پرداز مهیا شود.

وقتی کیفرخواست دادستان علیه زندانیان وبلاگ نوشته های قدیمی یکی مثل حسین درخشان است، آنگاه متن اعتراف هم می شود دست نوشته های یکی مثل حسین شریعتی در کیهان. به جای نا میدی و خشمگینی باید به اوج ابتذال و سطحی نگری آنان که با دست خودشان، خوششان را روز به روز بی آبرو تر می کنند پی برد و برای شقه شقه نشدن جامعه معترضان راهی اندیشید. به کیفرخواست نگاه کنید اگر چه معاون دادستان عمومی و انقلاب تهران به نمایندگی از مدعی العموم می گوید اینها اعتراضات یک جاسوس بازداشت شده است که برای آشوب در انتخابات به تازگی به ایران آمده است اما برای فعالین سیاسی و رسانه ای این حرف ها اعتراضات یک فرد بازداشت شده در زندان نیست بلکه سخنان مبتذل آدم های ساده لوحی مانند حسین درخشان و پیام فضلی نژاد در روزهای پیش از زندان است که در اوج آزادی همین متن بلند و بالای را هر روز در فضای اینترنتی و روزنامه کیهان و خبرگزاری ایرنا منتشر می کردند.

### بخوانید این بخش از کیفرخواست را:

از سالها پیش بنیادها و موسسات متعددی توسط سرویسهای جاسوسی و دیگر نهادهای حکومتی کشورهای غربی به ویژه آمریکا به وجود آمده که طبق یک تقسیم کار سازمانی و متمرکز مأموریتهای مختلفی را با هدف مشترک در اجرای پروژه کودتای مضمحل به عهده گرفته اند. مهمترین این موسسات و بنیادها عبارتند از بنیاد سوروس (OSI)، بنیاد راکی فلر، بنیاد فرد، بنیاد جرمن مارشال فایند، بنیاد آزادی، شورای روابط خارجه جیماریکا، انجمن سیاست خارجی آلمان و مرکز مطالعات دموکراسی انگلیس. در تبیین بیشتر این موضوع لازم است به اظهارات یک جاسوس که هم اکنون در بازداشت به سر می برد و با هدف ایفای نقش در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به ایران بازگشته بود، اشاره شود. وی می گوید: "در سفری که به اسرائیل داشتم با موسسه ای به نام ممری آشنا شدم که متعلق به کشور آمریکا است ولی در اسرائیل مستقر می باشد و کارش در زمینه مطالعات رسانه ای خاورمیانه است. تلاش این موسسه مبارزه با فعالیت های ضد اسرائیلی است که در دیگر کشورها صورت می گیرد. این موسسه پروژه ای را دنبال می کند که هدف آن حمایت از اصلاح طلبان دنیای اسلام از جمله ایران است. مسئول این پروژه یکی از افسران قدیمی اطلاعات ارتش اسرائیل است که من با او دیداری داشتم. او در این دیدار به من گفت هدف ما این است که تکرراتی مانند تفکرات عبدالکریم سروش را در ایران پرورش و ترویج دهیم. "

این جاسوس ادامه می دهد: "یکی دیگر از موسسات فعال در حوزه ایران موسسه هلندی هیفوس است که من ملاقات هایی هم با مسئولین این موسسه داشتم. این موسسه ارتباط خوبی با موسسات و NGOهای داخل ایران دارد و حتی مبلغ ۱۰ میلیون یورو در پایان ریاست جمهوری خاتمی در ایران هزینه کرده که بیشتر آن به جنبش زنان داده شده است. موسسه هیفوس بودجه خود را از طریق رشوه از شرکت های نفتی هلندی که می خواهند از پرداخت مالیات فرار کنند. به دست می آورد. "

نامبرده در مورد نقش پایگاه رادیویی اروپای آزاد که مانند خیلی از موسسات براندازی نرم از زمان جنگ سرد کار خود را آغاز کرده و به سازمان سیا متصل است، زمان جنگ سرد آمریکایی ها برای اینکه به شوروی فشار بیاورند از پوشش های فرهنگی- سیاسی و رسانه ای و از نامهای زیبایی چون دموکراسی، آزادی و حقوق بشر استفاده کردند و خیلی از موسساتی که در حال حاضر فعالیت می کنند، در زمینه براندازی نرم، بازمانده از آن زمان هستند که رادیو اروپای آزاد هم از این دسته است. بخش فارسی این رادیو به نام رادیو فردا فعالیت می کند. این رادیو بیشتر اعتراضاتی که در ایران رخ می دهد را پوشش می دهد و به شدت بزرگنمایی می کند. "

این جاسوس در ادامه به یکی دیگر از موسسات براندازی نرم به نام "برکن" اشاره می کند و میگوید: "پروژه گلوبال ویسز یا همان صداهای جهانی زیر نظر مجموعه ای به نام مرکز برکن در دانشگاه هاروارد انجام می گیرد. این پروژه از سال ۲۰۰۴ آغاز شده و من در اولین جلسه آن در هاروارد شرکت کرده ام. هدف این پروژه تمرکز بر تمام بلاگرهای دنیا به خصوص کشورهای مخالف آمریکا از جمله ایران است تا بتوانند به هدف خود که ایجاد جنگ روانی در این کشورها است برسند منابع مالی این پروژه را بنیاد سوروس (OSI) تأمین می کند که به اکثر موسسات غیردولتی در دنیا کمک مالی می دهد. مدیر این پروژه فردی به نام "اتان زوکرمن" است. او یک آمریکایی است که قبلاً در بنیاد سوروس فعالیت داشته، او بر روی استفاده از اینترنت برای براندازی نرم در کشورهای مختلف خیلی کار کرده و با نهادهای اطلاعاتی امنیتی آمریکا نیز رابطه دارد. " وی چنین ادامه می دهد: "مرکز برکن توسط شخصی به نام "جان پالفری" اداره می شود که خودش مدعی بود دایمی بود که برکن روزولت کودتای ۲۸ مرداد را مدیریت کرده است. "



نامبرده در اشاره به نقش آمریکا در طرح براندازی نرم می‌افزاید: "آمریکا برای طرح براندازی نرم از تئوریسین‌های مختلف از جمله "جین شارب" که ۵۰ سال از عمر خود را در موسسه اش صرف کرده تا طرح استفاده از نقاط ضعف حکومت‌ها برای براندازی نرم را شناسایی کند، استفاده میکند. در وب سایت این موسسه متون و روش مبارزه مسالمت آمیز شاید به ۲۰ الی ۳۰ زبان زنده دنیا آموزش داده شده است. البته این زبانها آلمانی، فرانسوی و با اسپانیایی نیست بلکه به زبانهای برمه ای، چینی، عربی، فارسی و ... است که آمریکا دوست دارد در کشورهایی که به این زبانها گویش دارند انقلاب نرم صورت بگیرد. افراد دیگری مانند "مارک پالمیر" رئیس موسسه "گئوس" نیز در مورد ایران خیلی تحقیق کرده اند. آنها حتی ۲-۳ سال پیش کلاس‌هایی را تشکیل دادند و یکسری از فعالان ۲ خردادی مانند عماد باقی را دعوت کرده و دوره‌های براندازی نرم را به آنها آموزش دادند."

ریاست محترم دادگاه تاکنون پروژه کودتای مخملی در چند کشور به مورد اجرا گذارده شده که اکثر آنها با موفقیت انجام شده اما در مواردی هم ناکام مانده است. از جمله کشورهایی که کودتای مخملی در آنها با موفقیت اجرا شده عبارت است از گرجستان، لهستان، چک، کرواسی، صربستان، اوکراین و قرقیزستان، در اکثر این کشورها کودتای مخملی در بستر یک انتخابات شکل گرفته و مشابهت‌های فراوانی با پروژه شکست خورده کودتای مخملی ایران که به بهانه انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری مرحله پایانی آن کلید خورد داشته اند البته این توطئه با هوشیاری مردم بیدار و رهبریدار در صحنه و برخورد قاطع و به موقع دستگاه‌های انتظامی و امنیتی مقتدر کشورمان سرکوب گردید.

جاسوس بازداشت شده در پاسخ این سؤال که آمریکا برای براندازی نرم در ایران از چه مدلی استفاده کرده گفت: "این مدل مبتنی بر انتخابات است و زمان آغاز آن حداقل ۲ سال قبل از برگزاری یک انتخابات شروع می‌شود. آنها ابتداء شروع به برنامه ریزی کرده و نامزد نظر خوشان را انتخاب میکنند بطور نمونه آقای ساکاشویلی- رئیس جمهور فعلی گرجستان- کسی نیست که یک شبه در دنیای سیاست سبز شده باشد این فردیورسیه "قول برایت" متعلق به وزارت خارجه آمریکاست. او سالها در این کشور تحصیل کرده و برای این روزها تربیت شده است. پس از تعیین نامزد مورد نظر به شدت روی او سرمایه گذاری اجتماعی می‌کنند. به این صورت که افراد طرفدار آن نامزد به آموزش مردم به صورت شبکهای - ای مدل تجاری، کلنگ‌نیستی می‌پردازند که روش ثابت برای پارکیری در کمپین هاست. بعد از این مرحله سبیل و نماد گرافیکی و رنگی برای این نامزد انتخاب می‌کنند و شروع به آماده سازی افکار عمومی جهت رای دادن به نامزدشان می‌کنند. از طرف دیگر قبل از انتخابات خوششان را آماده می‌کنند تا اگر انتخابات را واگذار کردند شروع به تشکیک در انتخابات کنند و اعلام نمایند که تقلب صورت گرفته است و اصل مشروعیت حاکمیت را زیر سؤال می‌برند و شروع به اعتصاب می‌کنند و در نهایت انتخابات را ابطال کرده و یا مجدداً با نظارت ناظران خارجی انتخابات را برگزار می‌کنند که در نهایت نامزد مورد نظرشان پیروز می‌شود."

نامبرده ادامه می‌دهد: "این فرایند در کشورهای گرجستان، صربستان، اوکراین و کرواسی انجام شده و به نتیجه هم رسیده است. نکته قابل توجه اینکه همان متون آموزشی که در صربستان مورد استفاده قرار گرفته به فارسی ترجمه شده و با تغییرات کم در ایران مورد استفاده قرار گرفته است. این موارد بستگی به آداب و رسوم، فرهنگ و مذهب جامعه دارد. مهمترین عوامل اجرایی این انقلاب جوانان هستند که سرمایه گذاری خوبی بر روی آنها صورت می‌گیرد. بر روی انرژی جوانان حساب می‌شود.

زیر آنان تنها افرادی هستند که تا ۲ ماه از زندگی خود را بدون پول، وقف انتخابات می‌کنند. وی چنین می‌افزاید: "کودتای مخملی ایران خیلی شبیه انقلاب مخملی صربستان است، در آن کشور گروهی بنام "اوت پور" "OUTPOR" که گروهی دانشجوی بودند ابتداء شروع به عضو گیری کردند که شباهت زیادی به موج سبز در ایران داشت. در جزوه آموزشی که بر روی سایت آلبرت اینشتاین قرار گرفته نکته ای به نام "موقعیت شوار" وجود دارد که از مهمترین روشهای استراتژیک است و حکومتها را در شرایطی قرار می‌دهد که نتوانند با معترضین برخورد کنند. در این نکته آمده که اعتراضات باید زیر پوشش عادت‌های مذهبی قرار بگیرد و حرکاتی مانند پیاده روی در خیابان را انجام دهید که هیچ دولتی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید. در انتهای این جزوه آموزشی اشاره‌هایی به چند حلقه فیلم آموزشی شده که پیرامون انقلاب صربستان است. و حتی فیلم‌ها به زبان فارسی دوبله شده و بر روی وب سایت‌ها قرار گرفته است.

جزوه دیگری نیز وجود دارد که در مورد نحوه تسخیر مکانها و ساختمان‌های حساس شهر است و در آن آموزش می‌دهد که گروه‌های معترض چگونه بتوانند مراکز مهم را تصرف کنند. لازم است در اینجا به نکته مهمی در محضر دادگاه اشاره نمایم و این است که فیلم آموزش کودتای مخملی صربستان که به فارسی ترجمه گردیده توسط فردی به نام نادر صدیقی ویر استاری و با تصدیق وی روایت شده است. این فرد کسی است که اولین بار آقای کیان تاج بخش را به آقایان حجاریان و تاج زاده معرفی می‌نماید. آقای تاج بخش در مورد نقش آقای نادر صدیقی می‌گوید: "نقش آقای نادر صدیقی و اینکه چه کسی مرا به او معرفی کرده و او به سفارش چه کسی مسئول وصل من به آقای حجاریان و تاج زاده گردیده برابم گذنگ است. در حال حاضر نامبرده متواری می‌باشد.

این جاسوس بازداشت شده که بنا به دلایل امنیتی فعلا از اعلان نام وی معذوریم معتقد است براندازی نرم یا همان کودتای مخملی دارای سه بازوی فکری، رسانه‌ای و اجرایی است و تصریح می‌کند: "هر کدام از بازوهای کودتای مخملی با تعدادی از موسسات و بنیادهای آمریکایی ارتباط دارند و در واقع نوعی تقسیم کار صورت پذیرفته است."

او در این رابطه می‌گوید: "در مثلث براندازی (بازوی فکری، بازوی رسانه‌ای و بازوی اجرایی) هر کدام از موسسات آمریکایی فعالیت خاصی را انجام می‌دهند که در ایران نیز یکسری افراد با آنها همکاری دارند. مهمترین آنها موسسه ای است به نام "هوفر" که زیر نظر دانشگاه استن فورد و در زمان جنگ سرد تشکیل شده است.

این موسسه پروژه‌ای به نام "دموکراسی در ایران" را در دستور کار قرار داده که زیر نظر سه عنصر امنیتی به نام‌های: عباس میلانی، لری دایبند و مایکل مک فور اداره می‌شود. عباس میلانی در زمان محضر رضا پهلوی به دلیل فعالیت در گروه‌های چپ دستگیر می‌شود. او بعدها به یک سلطنت طلب دو آتشیه تبدیل می‌شود به طوری که پس از انقلاب یکی- دو سال در ایران زندگی می‌کند اما پس از چندی کشور را به مقصد آمریکا ترک و در آنجا کتابهای متعددی را به نگارش در می‌آورد و در این کتابها از دستاوردهای رژیم پهلوی تقدیر می‌کند. او کم کم به یکی از رهبران اپوزیسیون تبدیل شد که با دیگر رهبران این جریان یک تفاوت عمده داشت و آن رابطه با این جاسوس پروژه‌ای شده می‌افزاید: "پروژه "دموکراسی در ایران" پیرامون فرهنگ عامه مردم ایران مانند موسیقی، وبلاگها و مسائل جنسی کار می‌کند. بخش دانشجویی این موسسه بسیار فعال است و افرادی مانند خانم حقیقت جو، آرش فراخی (از حلقه کیان و نزدیک به سروش) در کنفرانس

های آنها سخنرانی می‌کنند. در داخل ایران نیز افرادی که به حزب کارگزاران سازندگی نزدیک هستند با این موسسه همکاری دارند. به طور نمونه عطریانفر در هر مجله یا روزنامه ای که کار می‌کند از عباس میلانی تحت پوشش یک تاریخ نگار مصاحبه می‌کند. اهمیت عباس میلانی برای "سپا" که از رضا پهلوی هم بیشتر است زیرا او با اصلاح طلبان رابطه خوبی دارد و حتی تمام هزینه‌های مالی اکثر گنجی در خارج از کشور را نیز او تأمین می‌کند."

بازوهای کودتای مخملی در ایران جاسوس مذکور در مورد بازوهای کودتای مخملی در ایران می‌گوید: "مدنی که در ایران طراحی شده مانند دیگر کشورها دارای سه بازوی فکری، اجرایی و رسانه ای است هر کدام از این بازوها دارای زیرمجموعه‌های فعالی می‌باشند که به طور مثال بازوی فکری دارای زیر مجمه‌های روشنفکری مذهبی، روشنفکری سکولار، سرمایه داری، سیاست خارجی، ادبیات و ... می‌باشند که در هر کدام از این موارد موسساتی در خارج و داخل ایران هستند که به صورت فعال نقش دارند.

بازوی اجرایی این پروژه یعنی کودتای مخملی دارای شش زیرمجموعه می‌باشد.

۱- زیرمجموعه زنان که از چند طیف تشکیل شده است. مهمترین لیدرهای این طیف خانم شادی صدر و خانم شیرین عبادی هستند. این طیف با بیشتر NGOهای هلندی در تماس هستند که هزینه‌های این گروه‌ها و کمپین‌ها را پرداخت می‌کنند. طیف دیگری به مسئولیت پروین اردلان- دختر علی اردلان از رهبران جبهه ملی- فعالیت می‌کند. طیف نویسن همدانی خراسانی که تمایلات چپ دارند از جمله این طیفها هستند.

۲- زیرمجموعه قومی- نژادی، بیشتر امور این کار در طیف شیرین عبادی صورت می‌گیرد. او با اینکه در زمینه حقوق بشر فعالیت می‌کند اما رگه‌های قومی-نژادی در آن وجود دارد. گروه‌های ملی- مذهبی نیز در این زمینه متمرکز هستند.

۳- زیرمجموعه حقوق بشر، مهمترین چماقی که آمریکا برای رویارویی با مخالفان خود استفاده می‌کند حقوق بشر است. در این زیرمجموعه چند طیف وجود دارد که این بار نیز طیف شیرین عبادی از فعالان این عرصه هستند. هادی قائمی که از عناصر فعال و امنیتی در آمریکاست از حامیان خارجی این طیف می‌باشد. او مدتی است که رئیس بخش ایران در سازمان صهیونیستی "بده بان حقوق بشر" بوده و با بودجه ۱۵ میلیون یورویی هلند موسسه ای را راه اندازی کرده که تمرکزش فقط حقوق بشر در ایران است.

۴- زیرمجموعه کارگری؛ اگر به یاد داشته باشید در سال‌های گذشته سندیکای اتوبوسرانی اعتصابی را ایجاد کرده بود که رهبری آن را فردی به نام منصور اصلانو برعهده داشت. این جالب است که افرادی به دلایل مختلف از جمله عقب افتادگی دستمزد خود دست به اعتصاب می‌زنند اما حواسشان نیست که موسسات برانداز در آمریکا مانند NED، صندوق مالی و دموکراسی و ... به صورت آشکار به موسسات دیگر چندین میلیون دلار پول می‌دهند تا به سندیکاهای کارگری در ایران کمک شود. تمامی اسناد این کمک‌ها در وب سایت سازمان NED موجود است. علت دسترسی آسان به این اسناد را می‌توان تظاهر سازی دانست. خیلی از افراد معتنقند که اینها چون مخفی کاری انجام نمی‌دهند پس به دنبال مطلب و مسأله خاصی نیستند.

۵- NGOها این زیرمجموعه در دوره دولت اصلاحات از اهمیت خاصی برخوردار شد. غرب به این نتیجه رسیده بود که باید NGOها در ایران گسترش پیدا کنند و به دنبال این بود که ضعف آنان از نظر منابع انسانی، مالی و مدیریتی نیز تأمین شود. به همین دلیل موسساتی تأسیس شد که بیشتر آن در هلند بود. وظیفه این موسسات این بود که به NGOهای ایرانی خدمات آموزش پرسنل، آموزش جمع آوری پول از خارج کشور و ... را بدهند. در NGO برجسته در کشور با نامهای گسترگان به مدیریت سهراب رزاقی (مدیر NGOها در وزارت کشور دوره اصلاحات) که مبلغ دو میلیون یورو بودجه از موسسات هلندی

دریافت کرد و موسسه همیاران با مدیریت باقر نمازی، موسسه همیاران بعد از زلزله بهم در سال ۲۰۰۳ میلادی یکسری کلاس‌های آموزشی با عنوان جذب پول از خارج کشور در تهران برگزار کرد که مردمان آن افرادی همچون هادی قائمی بودند که سابقه صهیونیستی و امنیتی دارند.

۶- زیرمجموعه دانشجویی؛ اوج فعالیت زیرمجموعه دانشجویی در جریان ۱۸ تیر ۷۸ بود که البته مدتی بعد از آن نیز تضعیف شد. اما با گذشت زمان شاخه دانشجویی با مرکزیت دفتر تحکیم وحدت طیف علامه و شاخه‌های مرتبط با آن نقش جدی در بازوی اجرایی براندازی ایفا کرد. دادگاه عاجزی، نامه به کوفی عنان، تحریم انتخابات و ... از جمله فعالیت‌های این زیرمجموعه بوده است. رفتن افرادی همچون محسن سازگارا، عطری، علی افشاری و رضا دلیری به آمریکا و شغال شدن این افراد در موسساتی که کار آنها براندازی نظام جمهوری اسلامی است می‌تواند بهترین مستند برای همکاری این زیرمجموعه با پروژه کودتای مخملی در ایران دانست."

بازوهای فکری پروژه کودتای مخملی در ایران این جاسوس سپا در این باره می‌گوید: "این بازو از اهمیت بالایی برخوردار است و شاید بتوان گفت قبل از هر مسأله‌ای کار فکری شروع می‌شود و سالها طول می‌کشد که دیگر بازوها (اجرایی و رسانه‌ای) به کار بیفتند. بازوی فکری در ایران از سال‌های خیلی دور یعنی از اواسط جنگ آغاز شد در همین راستا یک تفکر روشنفکری جدید از میان نیروهای مسلمان بیرون می‌آید که رهبری آن به عهده عبدالکریم سروش و مجله کیهان فرهنگی است (زمن آن زمان مدیریت مجموعه کیهان با سید محمد خاتمی بود). مقالاتی که سروش در این مجله به نگارش در می‌آورد موضوعات خاصی را در پی داشت به طور نمونه سروش در اولین مقالات خود این موضوع را انتخاب می‌کند که چیزی به عنوان غرب وجود ندارد که بخوایم در مورد غرب زدگی صحبت کنیم و اینگونه مبارزه با غرب زدگی را که یکی از گفتارهای مهم انقلاب بود زیر سؤال می‌برد. آنها زیر پایه‌های فرهنگی انقلاب را آرام آرام هدف گرفته و از میان می‌برند. از همان زمان یک تیپ نوچه‌پروری و استبداد فکری در بحث تفکرشان مطرح بود که آن را پنهان نگه می‌داشتند. اگر ما فرض کنیم که غرب و استبداد وجود ندارد دیگر شعارهای انقلاب از قبیل استقلال و آزادی معنا پیدا نمی‌کند. این روند ادامه یافته و یک به یک پایه‌های تفکر امام را آمریکایی شدن را فراهم نمودند." وی در ادامه می‌گوید: "افراد دیگری مانند سریع القلم، ناصر هادیان و هادی سمتی با تفکرات خاصی شروع به تئوری سازی در زمینه تأمین منافع آمریکا در ایران کردند. آنها موضوعاتی مانند انرژی اتمی و موشکی، حمایت از لبنان و فلسطین را آرام آرام مورد هجوم قرار می‌دادند. این تئوری‌ها در مراکز تحقیقاتی مختلفی در دولت اصلاحات پرداخته شد و در مطبوعات به صورت گسترده در جامعه پخش می‌شد.



## رنگ سبز: ایرانی

### فرامرز دادرس

رنگ سبز، نشانه باروری، نوزایی، زندگی، امید، شادی، بهار، خرمی و جوانی است. رنگ سبز دریاورهای زرتشتی، نماد ایزد سروش، فرشته ورجاوند و بی مرگ است، و آژه سروش در زبان اوستایی (سرنوشه)، به چم شنیدن و گوش فرادادن به اهورامزدا، خداوند جان و خرد می باشد، فروزه های سروش، پیش برنده جهان، پیروزگر، نهم، راست، و در هم کوبنده دیو خشم و تنبلی، و دیو نژادان است.



یکی از ویژگی های ایزد سروش، یاری رساندن او به دلیران و رزمندگان است. سروش جنگاوری است که با ناراستی ها می ستیزد، تا بنیاد جنگ را در هم شکنند، و آرامش را فرماتروا کند. بنا بر باورهای کهن ایرانیان، ایزد سروش، جوانی خوبروی، و سبز پوش بوده است. در اوستا، کهن نامه ایرانیان، در یازدهمین پشت، سروش پشت هادخت، و یسنای 57 بند 24، در باره ایزد سروش آمده است: ای سروش، ای نماد استواری و بردباری، ما را پناه ده، تا در برابر تازش دیو خشم و کین استوار بایستیم.

در اوستای نو، سروش، ایزدی بزرگ و یکی از کهن ترین ایزدان آیین زرتشتی است، و از او در شمار امشاسپندان یاد می شود. جایگاهش بر فراز گوه البرز است. او بر سامان جهان می نگرند، و پاسدار پیمان می باشد، و بینوایان را یاری می نماید، و با گرزش، خشم را سرکوب می کند، و هر شبانه روز سه بار جهان را می پیماید، تا هستی را نگهبانی کند.

در اوستای کهن، در بخش گاهان آمده است، که سروش به همراه وهمن (بهمن)، بسوی پارسیان می آید، و هنگام دادن پاداش و پادافره به همراه (اشی) می باشد.

سروش پارسیای بُرزمند پیروز گیتی افزای آشون، رَد آشه را می ستاییم. سروش آشون است که بهتر از هر کس، بینوایان را در پناه خویش می گیرد. سروش آن پیروزمندی است، که بهتر از هر کس، درُوح را بر می اندازد.

زرتشت در گاتاها، یسنای 44 بند 16 می گوید: ای اهورا مزدا، ای پارسیایی، از تو می پرسم، آن کس که در پرتو آیین تو پشتیبان مردم است، او را بر من آشکار کن،

و در پرتو اندیشه ی نیک و سروش، او و کسانی که پیروان آیین تو هستند یاری ده.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقی می گوید که: روز هفدهم هرماه، نزد زرتشتیان موسوم است به سروش، و سروش نگهبان این روز می باشد. از ایزد سروش در عرفان ایرانی، با نام هاتف و پیام آور، ستایش شده است.

مسعود سعد سلمان، در باره سی روز ماه های ایرانی، سی چامه سروده است، و در باره ی سروش چنین می گوید:

روز سروش است که گوید سروش  
باده خور باده مطرب نبوش  
سبز شد از سبزه همه بوستان  
لعل می آرای صنم سبزی پوش...  
فخرالدین اسد گرگانی در کتاب ویس و رامین می گوید:

به خواب اندر فراز آمد سروشی  
جوانی، خوبروئی، سبزی پوشی  
مرا امشب، زبند تو رها کرد  
چنان کاندر تنم، مونی نیازرد  
حافظ:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش  
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش...  
بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر  
که هست گوش دلش محرم پیام سروش

سعدی:

دو کس بر حدیثی گمارند گوش  
از این تا بدان اهرمن تا سروش

ناصرخسرو:

رسید از عالم غییم سروشی  
که فارغ باش از گفت و شنیدن

نظامی:

گهی مرغ سروش آسمانی  
دلش دادی که یابی کامرانی.

### درخت سرو، نماد ایزد سروش

درخت سرو در فرهنگ ایران و ادبیات پارسی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در فرهنگ ایران، سرو نماد همیشه سبز بودن، جاودانگی و آزادگی است. در یکی از سنگ نگاره های تخت جمشید، سرباز سپاه جاویدان و درخت سرو، که هر دو نماد جاودانی می باشند، در کنار هم دیده می شوند.

یکی از نامور ترین سرو هادر تاریخ ایران، سرو کاشمر است، ایرانیان بر این باورند که سرو کاشمر بدست زرتشت پیامبر ایرانی کاشته شده است، در شاهنامه آمده است که، زرتشت در خت همیشه سبز سرو را، که نهال بهشتی بود، بر زمین آورد.

نخست آذر مهر بر زمین نهاد

بکشور نگر تا چه آیین نهاد

یکی سرو آزاد بود « از بهشت»

به پیش در آذر، اندر یکشت

نیشتش بر آن زاد سرو سببی

که پذیرفت گشت اسب دین بهی

گوا کرد مرسو آزاد را

چنین گستراند خدا داد را....

فرستاد هر سو به کشور پیام

که چون سرو کشمر، بگیتی کدام

زمینو فرستاد زی من خدای

مرگفت از اینجا به مینو برای

کنون هر که این پندمن بشنود

پیداه سوی سرو کشمر روید

بگیری بکسر ره زدهشت

بسوی بت چین، بر آرید پشت

در شاهنامه فردوسی، شاهکار استاد توس، در باره ایزد سروش و رنگ سبز، آمده است:

بفرمان یزدان خجسته سروش

مرا روی نمود در خواب دوش

ز گیتی برآمد سراسر خروش

به آذر بد این جشن روز سروش

سروش پی آمده از بهشت

که تا باز گوید بدو خوب و زشت.

### رنگ سبز نشان رستم

رنگ سبز نشان رستم پهلوان و سپهسالار ارتش ایران بود، سر ابرده رستم به رنگ سبز بوده است. در داستان رستم و سهراب، هنگامی که سهراب از هژیر، نشانی های پهلوانان ایرانی را جویا می شود، چشمش به سر ابرده ای سبز رنگ می افتد، که درفش کواویان در برابر آن، برافراشته شده است، و پهلوانی را می بیند که با فر و جاه، بر تختی گرانمایه نشسته، و بال و کوفالی برتر از دیگر

پهلوانان دارد، و می پرسد:

ببرسید کان سبز پرده سرای

یکی لشکری گشن پیشش به پای

یکی تخت پر ماهی اندر میان

زده پیش او اختر کواویان

برو بر نشسته یکی پهلوان

ابا فر و با سفت و بال گوان

ز هر کس که بر پای پیشش بر است

نشسته به یک رش سرش برتر است

یکی باره پیشش به بالای اوی

کمنددی فرو هشته تا پای اوی

برو هر زمان بر خروشد همی

تو گویی که در زین بجوشد همی

بسی پیل بر گستوان دار پیش

همی جوش آن مرد بر جای خویش

نه مر دست ز ابران به بالای اوی

نه بیم همی اسب همتای اوی

درفشی بیدد اژدها پیکرست

بر آن نیزه بر شیر زرین سرست

در داستان رزم خسرو پرویز و بهرام چوبین، هنگامی که خسرو از برابر بهرام می گریزد، و راه را بسته می بیند، از یزدان یاری می خواهد، و ایزد سروش بر اسبی سوارو با جامه ای سراسر سبز رنگ، بیاری خسرو می آید و او را می رهاوند.

به یزدان چنین گفت کای کردگار

توی برتر از گردش روزگار

بدین جای بیچارگی دست گیر

تو باشی نالام به کیوان و تیر

هم آنکه چو از کوه بر شد خروش  
پدید آمد از راه فرخ سروش  
همه جامه اش سبز و خنکی به زیر  
ز دیدار او گشت خسرو دلیر  
چو نزدیک شد دست خسرو گرفت  
ز بزدان پاک این نباشد شکفت  
چو از پیش بدخواه برداشتش  
به آسانی آورد و بگذاشتش

در جنگ با تازیان، سر ابریده رستم فرخزاد، سپهسالار ارتش ایران، سبز رنگ بود، و رنگ سبز نشانه والا، بی‌زنگی، دارندگی و پیوند مینوی با اهورامزدا بشمار می‌رفت. رنگ سبز در خوان نوروزی ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد، و سفره‌ها و پوشاک نو عروسان زرتشتی، به رنگ سبزی می‌باشند.

زرتشتیان ایران، در دامنه کوه نارکی در نزدیکی شهر یزد، آیین سروش ایزد را برگزار می‌کنند، و می‌گویند که کوه نارکی، جایگاه پنهان شدن نازیانو، عروس پادشاه ساسانی، پس از یورش تازیان به ایران می‌باشد. در این آیین دختران و پسرانی که تازه زندگی زناشویی را آغاز کرده‌اند، این رخداد را با آگاهی همگانی می‌رسانند.

## رنگ سبز در اسلام

بسیاری از باورهای ایرانی پیش از اسلام، از سوی خود ایرانیان، با اندک دگرگونی به اسلام، و بویژه آیین شیعه در آمد، و رنگ سبز نیز ریشه در باورهای خردگرایانه ایرانیان پیش از اسلام دارد. در هیچ روایتی دیده نشده است که رنگ سبز برای اسلام و شیعیان سفارش شده باشد. سادات به پیروی از پیامبر اسلام رنگ سیاه را برگزیدند و عمامه‌های سیاه بر سر می‌گذاشتند، بنا بر روایات معتبر اسلامی رنگ عمامه و پوشاک پیامبر اسلام سیاه بوده است. شیعیان از سوی دیگر لباس سیاه می‌پوشند تا سوگوار، حسین ابن علی امام سوم شیعیان باشند.

در روایات شیعه آمده است که عمامه و پوشاک امام جعفر صادق، بنیانگذار فقه شیعه، همواره به رنگ سیاه بود، داود رفی در کتاب و مسائل الشیعه جلد 4 باب 19 حدیث 5469، روایت می‌کند که: «شیعیان همیشه از امام صادق (ع) در مورد پوشیدن سیاه سؤال می‌کردند. حضرت را دیدیم که نشسته بود در حالی که جبه (نوعی لباس گشادگی که روی بقیه لباسها پوشیده میشود) سیاه و کلاه سیاه و خف (جوراب چرمی) سیاه با آستر سیاه پنبه‌ای پوشیده بود. سپس فرمود: قلب خود را سفید کن هر چه میخواهی بیوش.»

در کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر 4/182 آمده است که: «مامون خلیفه عباسی هنگامی که علی ابن الموسی الرضا (امام هشتم) را به ولیعهدی خود برگزید، بر او لباس سبز پوشانید، و فرمان داد تا همه پیروان امام که علویان خوانده می‌شدند پوشاک

سبز در بر نمایند. پس از چندی برائرسر زتنش های بنی عباس، که آنان را به پیروی از سنت های ایرانی پیش از اسلام متهم می‌کردند، امام هشتم شیعیان رنگ سبز را کنار گذاشت و به رنگ سیاه عباسیان باز گشت.»

مادر مامون کنیزی ایرانی بود، و مامون توانست به یاری ایرانیان، بر برادر خود امین چیره گردد، و خلافت را آن خود کند. هدف مامون از گزینش رنگ سبز، که رنگ مقدسی در نزد ایرانیان بود، برانگیختن احساسات ایرانیان، و بر خورداری از پشتیبانی آنان بود.

به گفته طبری، رنگ پرچم امویان سفید، و رنگ پرچم عباسیان به نشانه پیروی از پیامبر اسلام سیاه بود. فاطمیون در مصر به نشانه مخالفت با عباسیان، رنگ سبز را برای پرچم خود برگزیدند. در سال 773 هجری علویان در مصر عمامه های خود را به رنگ سبز در آوردند، و کمر بند های سبز، نشان امیران و سادات شد.

شاه اسماعیل صفوی، در پی گسترش آیین شیعه، با تبرها و شمشیرهای آخته قزلباشان، رنگ سبز را برای صفویان برگزید. در ایران، روحانیونی که از سادات می‌باشند، همواره عمامه های سیاه بر سر دارند، و روحانیونی که از سادات نیستند، عمامه های با رنگ سفید بر سر دارند، که یاد آور دورانی عباسیان، و امویان می‌باشند.

ایرانیانی که از گروه روحانیون نبودند، و خود را از سادات می‌پنداشتند، برای متمایز کردن خود از دیگر مردم، مانند علویان و فاطمیون در مصر، شال وکلاه و کمر سبز رنگ بتن می‌کردند. درقرآن، سوره کهف آیه 30، از پوشاک بهشتیان با رنگ سبز یاد شده است، که بی شک برگرفته از باورهای ایرانیان باستان، و رنگ پوشاک ایزد سروش می‌باشد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عِنْدَ ثَجْرِی مِنَ ثَمَرِهِمُ النَّهَارِ یَجُولُونَ فِیْهَا مِنْ أَسْفَارٍ مِنْ ذَهَبٍ وَیَلْبَسُونَ فِیْهَا خِزْرًا مَنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مَّتَّكِنِیْنَ فِیْهَا عَلَى الْأَرْكَانِ نَعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَعًا»  
«آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است؛ باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهای جاری است؛ در آنها با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند؛ و لباسهایی [قاهر] به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند؛ در حالی که بر تختها تکیه کرده‌اند. چه پاداش خوبی، و چه جمع نیکویی!»

## رنگ " سبز " مبارزه

### دکتر محسن قائم مقام

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو  
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو  
حافظ

رنگ سبز با میر حسین موسوی آغاز گردید. که از سادات است و رنگ سبز از علائم مشخص سادات بوده است. دستاری که به سر امیرالمؤمنین علی در عکس‌های او می‌بینیم همه سبزند. در امامزاده‌ها نوار روی مچ دست سبز را برای شفا و دفع بلا می‌فروختند یا می‌فروشد. در دهات اولاد سادات آنرا بدست خود می‌بستند. ولی آقای موسوی آنرا به عنوان علامت خرمی و آزادی معرفی کرد. برخی در اعتراض به رنگ سبز نوشتند و آنرا ورود دین در حرکت دانستند. ولی رنگ سبز در حرکت مبارزه "بار دینی" خود را از دست داد و به شکلی تبدیل به رنگ انتخابی مبارزه امروز شناخته شد و در سراسر جهان بدون آنکه هرگز صحبت بار دینی رنگ را بدانند آنرا رنگ مبارزه امروز مردم ایران شناختند برای آن شعر ساختند آواز خواندند و آنرا به صورت نماد و پرچمی از

مبارزه امروز ایران بحرکت در آوردند. هر چند بسیاری از ایرانی‌ها تماشای رنگ سبز مبارزه برایشان زیبا بود ولی خودشان را با رنگ سبز هویت نمی‌بخشیدند. همانطور که در بالا اشاره شد نشانه‌ها هم که رنگ سبز نمونه خوبی از آنست تغییر "هویت" می‌دهند. نگاه کنیم به تغییر هویت محسوس رنگ سبز در همین دوره کوتاه مبارزه که مردمی که امروزه آنرا در هویت مذهبی بشناسند بسیار کاهش یافته‌اند و در عرصه بین‌المللی هم معنی مذهبی اساساً راه نیافته است. تغییر هویت رنگ سبز در تاریخ ایران نیز جای خود را دارد. رنگ سبز رنگ مینرانی‌ها یا مهری‌ها بود. در داستانها رستم را با رنگ سبز نقاشی می‌کردند. مانی هم در نگاهپیش از رنگهای زرد و سبز بسیار استفاده می‌کرد. اولین بار عضدالدوله دیلمی رنگ سبز را پس از فتح بغداد به بغداد برد و رنگ سیاه خلفای عباسی را را به رنگ سبز بدل کرد و پرده کعبه را هم که رنگ سیاه داشت با پرده سبز پوشاند و پس از ایشان صفویه دنبال کار را گرفتند.

من اطلاعات فرهنگی کم و بیشی از رنگ سبز داشتم و اطلاعات بیشتری را با کمک دوستان دانشورم در داخل و خارج از کشور گرد آوردم.  
"رنگها" نقش شناسائی و فرهنگی بسیاری در همه جا داشته‌اند. نشانه پرچمها بطور عمده با رنگ مشخص می‌شود. نقاشان با رنگهای مختلف اثرات مورد نظر خود را بر تماشاگرانشان برجا می‌گذارند. مانی با رنگها با مردم سخن می‌گفت و افکارش را منتقل می‌کرد. در اشعار فردریکو گازسیا لورکا رنگ بسیار بکار رفته است. من سالها پیش یکی از اشعارش را بکمک یک استاد زبان اسپانیائی از دوستانم ترجمه کردم و در عمل فهمیدم معنی رنگهایی که او در شعرش بکار می‌برد مانند بسیاری از سمبل‌های دیگری که او در اشعارش بکار گرفته احتیاج به آگاهی عمیق از فرهنگ اسپانیائی دارد.

رنگ سبز در فرهنگ ایران قدمت زیادی دارد. شناسائی نمایش رنگ سبز به فرهنگ مهری‌ها باز می‌گردد که از قدیم ترین فرهنگ ایرانی است. و هزاره‌های جلوتر از دین یا آئین زرتشتی در ایران حضور داشته است.

"سروش" "ایزد همکار با مهر" لباس سبز به تن داشته است.

رنگ سبز در آئین مهری [۱] مظهر و سمبل مبارزه با بیداد است. "پیروزگران" رنگ سبز به بر می‌کردند. "داد" در فرهنگ ایران بسیار قدمت دارد. یادم هست ریچارد فرای [۲]، استاد هاروارد که یک یا دوسال پیش درگشت و خواست که جناز ماش را در اصفهان دفن نمایند چندین سخنرانی در باره "داد" و اهمیت آن در فرهنگ ایرانی نمود. [۳]

برخی رنگ سبز را دلیل نشاط و خرمی و صلح آرامش می‌دانند که بعدها جانی در آئین‌ها پیدا کرده است. ولی الف المثل این افسانه رایج که زمرد که سبز رنگ است افعی را کور می‌کند: "افعی به زمرد نگرند کور شود". شاید راهی بسمبل سبز رنگ و نمایش قدرت آن داشته است.

نقاشی‌های رستم به رنگ "سبز" اند. "خیمه" رستم هم رنگ سبز داشته است. که در هر دو در شاهنامه منعکس‌اند. در مینیاتورهای ایرانی سیاوش که از آتش بیرون می‌آید پرچم سبز در دست دارد. اشکانیان که "مهری" بودند این رنگ را برای شناسائی خود انتخاب نموده بودند. در شاهنامه می‌خوانیم که بهرام جویبانه، که از خاندان مهران و اشکانی بود، در جنگ با خسرو پرویز لباس "سبز" بتن گذاشت. باز از نوشیروان حکایت می‌کند که در جنگی بنظرش می‌آید که سپاهی سبز پوش بکمکش آمد. [۴]

به‌افزاین هزمن ابومسلم خراسانی، که هم مانند ابومسلم دنبال آزادی ایران بود و سلالهائی پس از کشتن ابومسلم به دست خلیفه عباسی به قتل رسید، جامه "سبز" به تن می‌کرده است. [۵]  
حافظ که در دورانی از زندگی‌ش مهری بوده است رنگ سبز را در بسیاری از اشعارش آورده از جمله: مزرع سبز فلک [۶] دیدم و داس مه نو/ یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو. ابداع و انتخاب رنگ "سبز" برای فلک در اینجا با احساسی "مهری" به طور سمبلیک به کار رفته است.

در قرآن باز رنگ سبز به صورتی معنی جلال و آرامش را می‌دهد و صحبت آنهاییکه به شکل غیر مذهبی به قرآن نگاه می‌کنند اینست که از فرهنگ ایرانی در آن راه یافته است: "مَتَّكِنِیْ عَلَی فَرْعِی خَضْرَ وَ عِیْرَی حَسَانِ" : (بهشتی‌ها) تکیه کنندگان بر فرش‌های سبز و پارچه‌هایی که قیمتی و نیکو هستند. (سوره الر‌حمن- آیه ۷۶)- که می‌شود آنرا صرفاً توصیفی دانست. مثل این جمله از نثر مسجع سعدی در مقدمه گلستان:

"فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند."

رنگ سبز پس از فتح ایران در میان عرب‌ها راه یافت. لباس بنی امیه از دوران عبدالملک مروان سبز بوده. من سالها تصور می‌کردم که رنگ قرمز که برای شمر و پرچم او انتخاب می‌شد، نشانه خونخواری او بود. در حالیکه بعدها دانستم که رنگ سرخ رنگ پرچم خلفای بنی امیه بوده است. مطالب بسیاری از تاریخ اموی‌ها از جمله رنگ پرچم ایشان را من در سفری که به اسپانیا داشتم در الحمراء (باز منتهی سرخ را می‌دهد) قصرهای خلفای عرب حاکم بر اسپانیا را تماشا کردم. مادرم که بسیار مذهبی بود همیشه می‌گفت که یزید و خاندانش همه از میان رفتند. بعدها فهمیدم بجز از یزید که در جوانی احبانا با شرابخواری درگشت بقیه تا مقصد سال، بسیار فرا تر از عباسیان، در اسپانیا با پرچم سرخ جدهشان یزید حکومت کردند!

لباس سیاه از ابومسلم خراسانی به بعد که سیاه جامگان بودند به خلفای عباسی راه یافت. تنها لباس امام رضا با آنکه ولیعهد مأمون بود "سبز" بوده است. در نقاشی‌هاییکه از امیرالمؤمنین علی امام اول شیعیان می‌کشند دستار سبز است و سادات هم رنگ سبز را رنگ خود می‌دانند. در امامزاده‌ها، از جمله امامزاده داود، در نزدیکی تهران، بندهای مچ دست سبز رنگ می‌فروختند که "رفع بلا" باشد. من در ایران نبوده‌ام که بدانم در چمکران هم این بندهای فروش می‌رود یا نه. احمدی‌نژاد هم به سید یا سیده بودن مادرش اشاره کرد و شال سبزی به همراه آورد!

عضدالدوله دیلمی از پادشاهان معروف آل بویه [۷] وقتی بغداد را گرفت رنگ سبز را به بغداد برد. و سپس پرده "کعبه" را با پارچه "سبز" پوشاند. سنگ سیاه کعبه (حجرالاسود) در دوران پیش از عباسی‌ها با پرده سفید پوشیده می‌شد و در دوران خلفای عباسی رنگ پرده سیاه شد و عضدالدوله آنرا به رنگ "سبز" در آورد.

و همانطور که در مقاله "دگر اندیشان..." نوشتم عنوان کردن سبز در گروه آقای میر حسین موسوی با تعبیرات مختلف مذهبی و غیر مذهبی معنی شد ولی امروزه در سراسر جهان رنگ حرکت آزادیخواهی و دمکراسی خواهی مردم ایران را بخود گرفته است و کسی از کم و کیف مهری بودن و یا بیشتر مذهبی بودن و اسلامی بودن آن خبری ندارد.  
این فهرستی بود که من کنجکاوانه در باره رنگ سبز جمع آوری کردم. من مثل خیلی از ایرانی‌ها به تاریخ ایران علاقمندم و به اقتباس از زنده یاد خلیل ملکی که مقالات اجتماعی خود را "دانشجوی علوم اجتماعی" امضا می‌کرد منم میل دارم "دانشجوی علوم تاریخ" امضا کنم و دنبال کردن بیشتر این مبحث را به عهده اهل فن بگذارم.

## نامه ۱۲ کارگردان برجسته سینمای ایران

### مصائبی که بر مردم توفان زده ایران می رود

سینمای ایران در برابر حوادث اخیر کشور واکنش نشان داد. بعد از گذشت ۴۸ روز از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و حوادث مختلفی که در کشور رخ داد، جمعی از سینماگران ایران در نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس، خواستار پاسخگویی آنها در برابر سوگندشان شدند. ۱۲ کارگردان مشهور سینمای ایران، در نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، از اتفاقات اخیر کشور اظهار نگرانی کردند و با شرح و بازخوانی ۱۰ اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و طرح سوالاتی درباره اجرای آنها، خواستار پاسخگویی و اعلام موضع نمایندگان مجلس کشور شدند. این جمع، به عنوان «تصویرگران آمل مردم ایران» و «چشم و گوش ملت»، خطاب به نمایندگان ملت نوشته‌اند: «اکنون همه آنها که بر کرسی خانه ملت تکیه زده‌اند، در پیشگاه تاریخ و وجدان‌های آگاه ملت ایران پاسخ دهند که میان مضمون آن سوگند به خداوند و کتاب الهی با مصائبی که امروز بر مردم توفان زده کشورمان می‌رود چه نسبتی وجود دارد؟»

متن کامل نامه سینماگران به این شرح است:

به خانه ملت

ما نگرانیم!

ما فیلمسازان ایران، کارمان تصویرگری است و به دلالت حرفه خود چشم و گوش ملت خویشانتیم تا راوی کمال انسانی باشیم. خانه ملت ایران به روایت تاریخ خود، بنیانگذار قانون اساسی است و نمایندگان ملت ایران به نص قانون اساسی و سوگندی که یاد کرده‌اند در این خانه، موظف به حفظ قانونند. این روزها چشم‌های نگران ما و ملت ما به صحنه اجتماع خویش دوخته شده. در این زمان اندک پس از آن شور عظیم چنان وقایع جانکاهی رخ نموده که ما نیز از باور آن باز مانده‌ایم. ما نگرانیم!

ما تصویرگران آمل مردم ایران از کسانی که با سوگندشان پایبندی به اصول قانون اساسی را میثاق خود قرار داده‌اند سوال می‌کنیم که اصول مندرج در قانون اساسی در بندهای ذیل با شرایط کنونی کشورمان ایران چه نسبتی دارد؟

اول - سوگند نمایندگان / اصل شصت و هفتم قانون اساسی: وکلای ملت به خدای قادر و قرآن مجید سوگند یاد می‌کنند که در انجام وظایف و کالت امانت و تقوا را رعایت نموده، به استقلال، اعتدالی کشور، حفظ حقوق ملت، خدمت به مردم، قانون اساسی و استقلال و آزادی مردم پایبند و متعهد باشند. دوم - حق حاکمیت ملت/ اصل پنجاه و ششم قانون اساسی: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

سوم - آزادی/ اصل نهم قانون اساسی: در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و احاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.

چهارم - تقنینی عقاید/ اصل بیست و سوم قانون اساسی: تقنینی عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صراف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

پنجم - مطبوعات/ اصل بیست و چهارم قانون اساسی: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب از آزدند مگر آنکه محل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند. تفصیل آن را قانون معین می‌کند. ششم - سانسور - استراق سمع/ اصل بیست و پنجم قانون اساسی: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، اشراف مخبریات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

هفتم - بازداشت‌ها/ اصل سی و دوم قانون اساسی: هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و تریبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تهیه شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده قضایی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسراع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

هشتم - شکنجه / اصل سی و هشتم قانون اساسی: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار برای کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل قانون مجازات می‌شود. نهم - مجازات‌ها/ اصل سی و ششم قانون اساسی: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

دهم - محاکم / اصل سی و پنجم قانون اساسی: در همه دادگاه‌ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.

یازدهم: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی/ اصل یکصد و شصت و هشتم: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب شرایط، اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند.

دوازدهم - جمعیت / اصل بیست و هفتم قانون اساسی: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اکنون همه آنان که بر کرسی خانه ملت تکیه زده‌اند، در پیشگاه تاریخ و وجدان‌های آگاه ملت ایران پاسخ دهند که میان مضمون آن سوگند به خداوند و کتاب الهی با مصائبی که امروز بر مردم توفان زده کشورمان می‌رود چه نسبتی وجود دارد؟

ما نگرانیم!

رخشان‌بنی اعتماد، محمدرضا اصلانی، کامیوز پزیرتوی، کیومرث پوراحمد، کمال تیریزی احمدرضا درویش، خسرو سنیایی، کامران شیردل رسول صدرعاملی، کیانوش عیاری، اصغر فرهادی و مجیدی مجیدی

## ۲۰۰ تن از اهالی هنر ایران و جهان

### سرکوب مردم ایران را متوقف کنید!

دویست تن از اهالی هنر ایرانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند و کشورهای دیگر جهان، با امضای نامه‌ای خواهان توقف سرکوب در ایران شده‌اند. صدای آزادی‌خواهی امروز مردم ایران که واکنشی برخاسته از سی سال سرکوب آزادی بیان و حقوق طبیعی آن‌ها است، همه‌ی آزادی‌خواهان و نهادهای دولت‌های دموکراتیک را به هم‌صدایی و همراهی فرا می‌خواند. ما نویسندگان، که طی سال‌های گذشته شاهد پیدادهای فراوان از سوی حکومت جمهوری اسلامی در پایمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی مردم سرزمینمان بوده‌ایم و امروز، ناگزیر در مهاجرت و تبعید زندگی می‌کنیم، ضمن همراهی و هم‌صدایی با مردم شریف ایران، به‌ویژه جوانان هوشمند، که برای برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی در ایران با مسالمت‌آمیزترین روش صدایشان را بلند کرده‌اند، از شما نویسندگان و فرهیخته‌گان جهان می‌خواهیم که به یاری آن‌ها برخیزید و در اعتراض به حکومت اسلامی که برای خاموش کردن صدای آزادیخواهان‌های مردم، سرکوب‌های گسترده‌ای را آغاز کرده است، با ما همراه شده و خواستار توقف این سرکوب‌ها شوید.

سرژ ارکلی، معصومه آتش‌فراز، داریوش آشوری، سهیلا آصفی، عباس آزادیان، نعمت آرم، محمدرضا اسکندری، گیل آوایی، هادی ابراهیمی، ابوالفضل اردوخانی، مهدی استعدادی شاد، رضا اغنمی، کامران امین آوه، علی اوحدی، بهرخ بابایی، خسرو باقرپور، مختار برازش، رضا برهانی، عبدالقادر بلوچ، شهلا بهار دوست، رضا بیشتاب، روشنگر بیگناه، کامران پارسایی، گوشار پارسایی، شهرنوش پارسایی، باقر پرهام، الیاس پور غلام، رحله تار، هاید تزاری، معصومه تقی‌پور، فریدون تنکابنی، ملیحه تیرمگل، مهری جعفری، محمد جلالی (م. سحر)، مهدی جلیل‌خانی، علی‌اصغر حاج‌سید جواد، سینا حافظی، حسن حسام، بهروز حشمت، منصور خاکسار، نسیم خاکسار، محمد مهدی خرمی، اسماعیل خوبی، وازریک درساهاکیان، میترا درویشیان، علی دشتی، شیرین‌دخت دقیقیان، حسین دوانی، حسین دولت‌آبادی، منوچهر رادین، علی‌اصغر راشدیان، محمد ربوی، ایرج رحمانی، ناصر

رحمانی‌زاد، سهراب رحیمی، مهرانگیز رساپور، شیرین رضویان، منیرو روانی‌پور، شاهرخ ریسی، ناصر زراعتی، علی زرین، هادی زمانی، ماندانا زندیان، اکبر سردزانی، فرج سرکوهی، عزیز سنگتراش، پیام سیستانی، اسد سیف، عباس شگری، بهروز شیدا، حمید صدر، محمدباقر صمیمی، سام‌الدین ضیایی، معصومه ضیایی، حمیرا طاری، رضا طالب، مهناز طالبی طاهری، علی‌رضا طبیب‌زاده، قادر عبدالله، رضا عزتی، امیر عزتی، مریم عزیزی، علی‌رضا عطاران، رضا علام‌زاده، سوادبه علی‌شاهی، کیوان فتوحی، فیمیه فرسای، وفا فرهودی، ویدا فرهودی، مجید فلاح‌زاده، رضا قاسمی، آزیتا قهرمان، الهام قیطانچی، نیکو کامرون، زبیا کرباسی، علی کریمی، احمد کریمی‌حکاک، افسین کریم‌فرد، مسعود کشمیری، مسمام گشفی، شیمیا کلباسی، منصور کوشان، محمود کویر، ایرج گرگین، ابوالقاسم گلستانی، رباب محب، آذر محلوجیان، محمد محمدعلی، مهرداد محمودی، نسرن مدنی، زیلا مساعد، عباس معروفی، رویا مقدس، سیاوش ملکی، امیر مومبینی، فرشته مولوی، باقر مومنی، کاوه میثاق، سیاوش میرزایی، علی میرفطروس، نانام، مرتضای نگاهی، مجید نفیسی، علی نگهبان، پرتو نوری‌علا، اصغر و آقادی، مناز هدایتی، مریم هوله، رضا هیوا، محسن یلفاتی، سعید یوسف .

Ingvar Ambjørnsen, Rene Appel, Kurt Aust, Cunstein Bake, Tone G. Bereksten, Jana Beronova, Thomas Marco Blatt, Eivor M Bergun-Harstad, Bjarte Breiteig, Bjørn Andeas Bull-Hansen, Jack Callom, Henning Kramer Dahl, Tor Edvin Dahl, Bjørn Jonson Dale, Anabelle Despard, Tom Egeland, Hanneke Eggels, Bernt Eggen, Torgrim Eggen, Rolf Enger, Farnk Eriksen, Jon Øystein Flink, Jon Fosse, Wael Phlip Gallab, Jennifer Health, Vigdis Hjorth, Paal-Helge Haugen, Hans Herbjørnsrud, Kristian S. Håggernes, Øivind Hånes, Cornelius Jakhelln, Roy Jacobsen, Walid Kuasi, Jan Kjerstad, Arve Kleiva, Odd Klippenvåg, Hester Knibbe, Ingar Knudtsen, Terje Holtet Larsen, Aasne Linnestå, Liv Lundberg, Stein Erik Lunde, Arne Lyger, Ingrid Lønnebotn, Micode Mace, Enel Melberg, Magnar Mikkelsen, Frank Stubb Micaelsen, Magnar Mikkelsen, Zorica Mitic, Marit Nicolaysen, Henrik Nor-Hansen, Knut Nærum, Jan Chr. Næss, Marten Harry Olsen, Øystein Orten, Torgeir Rebolledo Pedersen, Lars Ramsle, Ove Rosbak, Eugene Schougin (and International Secretary of International PEN), Andrew Shelling, Tone Dleditsch Stabel, Hermann Starheimsæter, Peter Swenborn, Orten Trøvåg, Jan Ove Ulstein, Linn Cecilies Ulvin, Sylvelin Vatle, Knut Ødegård, Anne Waldman

## تحلیل هفته

### هوشنگ اسدی

باز تازیان می تازند. گنج های جوان راتراج می کنند. حاملان فرهنگ ایرانی را می درند. اجدادشان فرش گلستان را هزارپاره کردند و کتابخانه ها را به آتش کشیدند؛ اینان قلب هائی را که بانام ایران می نید نشانه می روند و دهان هائی را که سروای ایران می خواند خرد می کنند.

چهل روز از شلیک به قلب ندایم گذرد. گویا تک تیرانداز تازیان درست قلب ایران را نشانه رفته است. تصاویرند را ببینید. زندگی کوتاهش را مرور کنید. او نماد ایران و فرمانده سپاه ایران نو بود که با سلاح لبخند به فتح جهان می رفت.

تصویر قاتل او را بگیرد. آن را کنار شریعتمداری و طائب و مرتضوی و سالک و جنتی و مجتبی... قرار دهید. با بیابانگردانی روبرو می شوید که جامه شهری به تن دارند. همه مردان جمهوری اوباش. حوادتی که در هفته اول مرداد به چهلین روز خود می رسد و آن را به یکی از تاریخی ترین تابستانهای ایران تبدیل می کند، منشوری است که در آن می توان وجوه مختلف جامعه ای را دید که در یک سویش کوتلچیان، حکومت با تازیانه را پیش می برند و آنهم به نام خدا. در سوی دیگرش جان های شیشه ای که خدا را در اوراق گل سرخ می جویند و بر سجاده سبز نماز می گذارند.

نبرد کونئی ایران در عمیق ترین لایه هایش بر سر این است: حکومتی طالبانی با تکیه بر توده مذهبی یا حکومتی امروزی با پشتوانه بخش مدرن جامعه.

چهل روز پیش، بخش طالبانی برای یکسره کردن کار دست به کودتای انتخاباتی زد. گمان می برده که اگر با مقاومت روبرو شود، سران رادستگیر و بدنه اجتماعی را مرعوب می کند. طراحان نقشه طالبانی، روسی مانند هر جامعه استبدادی دیگر نمی توانسته اند از آتش زیر خاکستر در بین "پائینی ها" و شکاف در میان "بالائی ها" باخبر باشند. از پیچیدگی و چند لایگی جامعه و روح ایرانی هم بی خبر بوده اند و نقشه کودتا را در فرمول "انقلاب مخملی" خلاصه کرده اند.

مقاومت در پائین و شکاف در بالا و انعکاس بی سابقه جهانی آن، سبب تجدید آرایش نیروهای سیاسی شد که هنوز هم ادامه دارد. بیانیته جبهه مشارکت در پایان هفته می گوید: "سناریوی خونبارترین کودتای تاریخ ایران شکست خورده است." اما واقعیات هفته نشان می دهد وقتی بحران و شکاف به ستون فقرات سیستم سیاسی یعنی "سازمان های اطلاعاتی" رسیده است، می توان انتظار هر نوع حادثه ای را داشت.

مهمترین خبر این هفته تلاش کوتلگران برای بدست گرفتن کامل سیستم اطلاعاتی و جانشین کردن حفاظت اطلاعات سپاه بجای وزارت اطلاعات است. مرکزی ترین "گره" از نامه معاونین مستعفی وزارت اطلاعات به رهبر جمهوری اسلامی، "عزل" ناگهانی محسنی اژه ای و گماشتن شخصی مانند "جواد آزاده" برای بازجویی از مهم ترین چهره های سیاسی دستگیر شده، قابل اکتشاف است. وقت در این خبر تکنیک نشده بسیار راهگشاست: "علت اصلی تغییر و تحولات اخیر در این وزارتخانه، گزارش تیم ویژه وزارت اطلاعات در خصوص پرونده انقلاب مخملی است. تهیه کنندگان این گزارش با مطالعه تمام پرونده ها و بازجویی مجدد از تعدادی از بزرگان اخیر، نتیجه گرفته اند که اتهام تلاش برای انقلاب مخملی واقعیت ندارد.

نویسنده گان این گزارش که دو نسخه از آن برای رهبری و رئیس دولت هم ارسال شده، نتیجه گرفته اند که مجموعه اتفاقات پس از انتخابات نه تنها هیچ ارتباطی با خارج از کشور ندارد، بلکه هیچ تدارکی از قبل برای آن وجود نداشته و قابل پیش بینی هم نبوده است. اولین واکنش احمدی نژاد به تهیهی این گزارش در وزارت اطلاعات، این بوده که سراسیمه به وزارت اطلاعات رفته و بدون اینکه با وزیر و معاونانش جلسه بگذارد، در جلسه ای عمومی با کارکنان ستاد این وزارتخانه گفته است: "من از سپاه کاملاً راضی هستم، از وزارت هم اصلاً راضی نیستم." وی همچنین گفته است که توطئه دشمنان برای براندازی نرم باید افشا شود و انتظار دارم وزارت اطلاعات در این زمینه فعال تر باشد. احمدی نژاد همچنین چند روز بعد در جلسه ای شخصاً خواستار برکناری دو معاون وزیر اطلاعات و بررسی نقش دیگر دست اندرکاران تهیه گزارش مذکور شده است.

افشا بعدی احمدی نژاد عزل وزیر اطلاعات "در پی مجادله میان محسنی اژه ای و حسینیان با مسوولان سازمان اطلاعات موازی و سپردن کلیه مسوولیت های امنیتی به آقایان احمد سالک نماینده سابق رهبری در حفاظت اطلاعات سپاه و حسین طائب فرمانده سابق حفاظت اطلاعات سپاه" است.

این تغییر آنقدر مهم بوده که برغم این اخطار معاونین وزارت اطلاعات انجام شده است: "پنج تن از معاونان وزارت اطلاعات با ارسال نامه ای به رهبری ضمن برشمردن سوابق ضد امنیتی آقایان حسین طائب و اسفندیار رحیم مشایی به مقام رهبری هشدار داده اند که با رویه های اخیر، وزارت اطلاعات در شرف از هم پاشیدگی است."

مسئولین جدید اطلاعاتی هم که در واقع موسسین و رهبران "اطلاعات موازی" هستند، بلافاصله ۵۰ تن از چهره های سیاسی را از زندان اوین به حفاظت اطلاعات سپاه منتقل کرده اند و در اختیار بازجویی مانند "جواد آزاده" گذاشته اند. شخصی که فیلم بازجویی او از همسر سعید امامی در دسترس همگان است، او غیر از سعیت و ویژه، در بازجویی دیدگاهی مثال زدنی دارد.

سینا حسینی در "روز" ۷ مرداد ۱۳۸۸ - می نویسد: "در جریان بازجویی های جدید، وقتی از جواد آزاده پرسیده شد که به چه حقی این همه زندانیان خود را برای کسب اعتراف دروغ شکنجه کردید، پاسخ آن بود که وقتی مقام رهبری گفتند که قتل ها قطعاً کار عوامل بیگانه بوده، برای ما تکلیف شرعی ایجاد شد آن قدر آنها را بزیم تا به عامل بیگانه بودن اعتراف کنند، و مگر می توانستیم اعترافی مغایر با تصریح رهبر از آنان بگیریم."

در لحظه کنونی هم به تحولات آینده به این "گره" بستگی دارد که مقاومت دستگیرندگان را بشکنند و نظریه رهبر و احمدی نژاد را به زور شکنجه به خوراک تبلیغاتی تبدیل کنند یا نه. مانور بر سر بستن یک بازداشتگاه، بخشی از سناریوی کوتلگران است که آیت اله منتظری آن را به درستی "اغفال" مردم می خواند. سناریوی که با اظهارات "سعید مرتضوی" آغاز شد. او گروهی از زندانیان را "اعتشاشگر" خواند و گفت "دادگاه" خواهند شد و بقیه را "معترض" نامید که مزه آزادی شان را داد. آیت اله شاهرودی هم از "۱۰ روز" مهلت برای حل بحران سخن راند. ظاهراً این زمانی است که "آزاده" برای انجام ماموریت خود به آن نیاز دارد.

و در این مدت، آرایش سیاسی به طور مرتب و به زبان کوتلگران در حال تجدید است. بیدار برخی از علمای عظام با آیت اله منتظری، موضع گیری تند قالیباف علیه احمدی نژاد، اختلاف رئیس دولت کودتا با رهبر که حلش نیاز به فشار کیهان داشت، مجادله بخش ضدجاسوسی وزارت اطلاعات با احمدی نژاد بر سر رحیم مشائی، نامه موسوی- کروبی- خاتمی به علمای اسلام و سکوت قابل تفسیر اکثریت مطلق مرجعیت شیعه و بحث فقهی در باره مشروعیت و مقبولیت "نظام"، تنها نوک کوهی در دریای توفانی جامعه ایران است.

نظر آیت اله بیات این است: "تفدیز رهبری و نیز انجام مراسم تحلیف... مشروعیت آور نیستند."

حیات منتظری در روزهای آخر هفته می گوید: "تصمیم گیرندگان حوادث و فجایع اخیر آیا تجربه حکومت شاه و سایر رژیم های استبدادی را از یاد برده اند؟ مگر رژیم شاه با ایجاد خفقان و رعب و سرکوب آزادی خواهان و سانسور رسانه ها و زندانی و شکنجه نمودن فعالان سیاسی و معترضین و اعتراف گیری از آنان و پرونده سازی و تبلیغات دروغ توانست در مقابل موج اعتراضات و ناراضیاتی

### های مردم مقاومت کند؟"

و عبد اله نوری به یادها می آورد: "اواسط دهه پنجاه هم کسی فکر نمی کرد روزی شاه از مملکت برود..."

اوضاع ایران، همه را به یاد روزهای آخر "شاه" می اندازد. و در هفته ای که بانام ندا تمام می شود. چهلم ندا و بزرگداشت دیگر شهدا.

شنبه هم دستگیرندگان را به دادگاه فرمایشی می آورند. پرده دیگری از کودتاست. می خواهند شعله های جنبش راحاموش و مردم را ناامید کنند. ما فریب این بازیهای کهنه امنیتی را نمی خوریم.

با پای تن و گام جان به دیدار ندا و دیگر شهدا می رویم. در سراسر جهان. زنجیره ای بی پایانی که سبزی خوردا از کوه های شمال می گیریم، استواریمان را از البرز. جهان را دور می زیم و با جوون می خوانیم:

ما پیروزی می شیم

ما پیروزی می شیم

من از ته دل بر این باورم

ما پیروزی می شیم

## اوریا فالاجی و زندان غیراستاندارد

### نوشابه امیری

من 57 سال دارم؛ و بیش از 48 سال سابقه کار. از بچگی گوینده رادیو بودم. از 16 سالگی، در مدرسه روزنامه دیواری درست می کردم. تکلیف هم از اول روشن بود: اوریا فالاجی ایران خواه شد! این فقط یک آرزو نبود؛ یک تصمیم بود. یک عزم. پس به دانشکده روزنامه نگاری رفتم، کار کردم، نترسیدم، رقتم در دل حوادث. روزنامه نگار شدم. تا شاه در قدرت بود، به عنوان یک روزنامه نگار، حرف دل مردمان را به گوشه گوشه مملکت دنبال کردم. به پاریس رفتم. با آیت الله خمینی مصاحبه کردم. همان جا بود که از سر عشق به میهن و نگرانی برای آینده، از آقای خمینی پرسیدم: آیا ایران از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می رود؟ پاسخ او به این سؤال منفی بود؛ اما آینده سرنوشتی غیر از این پیش روی ما ایرانیان نهاد.

درست چند ماه بعد از بازگشت آیت الله خمینی به ایران، روزنامه ها بسته شد و ما به اتهام وابستگی "اطاعت" از روزنامه هایمان، از خانه هایمان، بیرون شدیم. یک سال بعد همسرم به زندان رفت و شش سال و دو هفته را در زندان هایی گذراند که آقای خمینی قول بستن آنها و تبدیل شان به دانشگاه را داده بود. او در زندان جمهوری اسلامی، تحت شکنجه "اعتراف" کرد که جاسوس "غرب" بوده و درگیر توطئه کودتا. او پیش از رسیدن به مرحله اعتراف، روزهای بسیار مجبور بود به جای حرف زدن، "واق" بزند. بازجویانش با او مثل سگ رفتار کردند. سگی که برای "منتیه" شدن باید هر روز دوستانش را در تابوت هایی می دید که شکنجه گران، در آنها محبوس شان کرده بودند. دراز کش؛ بدون نور. آن روزها کسی نگران زندان و شکنجه نبود. هیاتی تشکیل نمی شد و مادران در خانه ها به "عز" می نشستند. اما من که هم گوینده بودم و هم روزنامه نگار، راهی برایم نماند جز کشیدن "نام". رفتن به عمق بی نامی. جایی که اصولاً دیده نشوم. ما یا باید می مردیم یا دیده نمی شدیم. وضعیتی که سال های بسیار دوام آورد. با این حال اوریا که جایی در عمق قلبم، خانه کرده بود، همیشه این امید را به یادم می آورد که روزی از "زندگی" بگویم و "دیگر هیچ".

تا دوم خرداد رسید؛ اوریا فالاجی وجودم زودتر از من پرید وسط ماجرا. دوباره روزنامه نگاری؛ دوباره تنفس؛ دوباره بودن. خوب بودن. دیگر روسری اجباری را فراموش کرده بودم؛ میهن، رنگی انسانی می گرفت، قتل های زنجیره ای بود، اما بیانیته وزارت اطلاعات هم بود که به یادم می آورد می توان در انتظار پاسخ بود...

این دوره، کوتاه بود. زمان زیادی نگذشته بود که در دفتر سعید مرتضوی، دادستان الگوی جمهوری اسلامی، بازجویی پس می دادم. چادر سیاهی بر سرم کرده بودند که بوی نفرت می داد؛ بوی استبداد.

بوی زندان. و به من می گفتند:

- چه کسی گفته تو روزنامه نگاری! عنصر نامطلوب وابسته به رژیم شاه و مزدور غرب. زیر چادر آهسته اشگ می ریختم، بی آنکه قاضی جمهوری اسلامی ببیند، اما صدای دلاور اورینا فالاجی از دهان بیرون می آمد که:

من روزنامه نگارم. مزدور نیستم. عاشق میهنم هستم. و چنین نیز خواهد بود. قاضی اما به سخنان من گوش نمی داد، با تلفن صحبت می کرد؛ در همان مکالمات تلفنی و دستور هایی که از آن سوی خط می رسید، سرنوشت "متهمانی" مانند من روشن می شد.

- شما عامل غربیدی. جاسوس. مزدور. فاحشه

و اندکی بعد در زیر زمین های بالای مطبوعات که همه جا. حتی برای آنکه دوباره کار گویندگی ام را از سر بگیرم و سخن گفتن به جای سوسک ها و موش ها را. مدیر دیگری مانند کسانی می ریزدید؟ برای فعالیت مخملی از جانب چه کشور هایی حمایت می شوید؟

دوباره ممنوعیت از حضور در عرصه مطبوعات؛ نه فقط مطبوعات که همه جا. بعد هم هجوم مأمورانی بدون حکم به خانه ام؛ ضبط اموال و از همه بیشتر هفت هزار جلد کتابی که حاصل سال ها، کتاب خوانی من و همسرم بود.

چنین بود که یک روز، بدون برنامه قبلی، خودم را در فرودگاه اورلی پاریس دیدم. یک پناهنده سیاسی!

یکی در میان هزاران. آدمی بی نام بودم به اعماق جامعه ای که در آن نه نامی داشتم نه کاری، نه آینده ای. اورینای وجودم، سخت غمگین بود. اورینای ایتالیایی در اوج شهرت، در بستر بیماری کتاب می نوشت و من با اورینای وجودم، دنبال کار در "مک دونالد" می گشتم برای ادامه زندگی!

اورینا فالاجی سرطان گرفته بود، اما این من بودم که می مردم. مرگی که نه "حق" بود، نه پذیرش آن آسان. چنین بود که دوباره به اورینای وجودم چنگ زدم و برخاستم. با کمک همسر و دوستانم که آنان نیز سرنوشت هایی مشابه داشتند، دوباره برخاستیم. روزنامه الکترونیکی روز آنلاین را راه انداختیم و دوباره در کوتاه مدت، قلم به کار افتاد. نوشتیم و نوشتیم. روز آنلاین موفق شد. از این شهرک مهاجر نشین پارسی هم با ایت الله منتظری مصاحبه کردم هم با احمد باطنی. کار کردم. کار. و دوباره لیخنند را دیدم که بر لبان اورینای وجودم نشست. نه! اما تسلیم نمی شوم. ایران کشور ماست، خانه ماست، حق ماست و ما دوباره آن را به دست خواهیم آورد. تا دوباره موسم انتخابات شد، دوباره رای دادن، دوباره گفتن از آزادی میهن. از راه دور می دیدم که فرزندان میهنم برویش پارچه سبزی می بندند و یکصدا از آزادی می گویند. تماشای همه اینها از دور، دردناک بود اما امید بخش، نیرو بخش. و در دفتر خاطر اتم نوشتیم: ما به ایران باز می گردیم. ایران سبز. ایران آزاد.

اما باز نشد. کودتا شد. یک کوتوله سیاسی، یک دروغگو، صاحب یک خنده زشت و پلیدی، برنده انتخابات اعلام شد. ما به خیابان ها ریختیم. با سکوت و با سربند های سبز. ما فریاد زدیم: رای من کو؟ و به یکدیگر دلگرمی دادیم که: نترسیم، نترسیم، ما همه با هم هستیم.

جواب فریاد ما، گلوله بود؛ گلوله است. گلوله هایی که تنها قلب و سر را نشانه می گیرند. باز، ما هر روز مردیم و می میریم؛ در خون سهراب، در سینه خونین اشکان که سه گلوله بر آن نشست؛ در گریه سعید حجابیان؛ در تن زخمی و جان تحقیر شده صدها دانشجوی میهن مان که در خواب و در خوابگاه های دانشگاه ها، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و در زیر زمین های وزارت کشور، به آنان جیره کتک هر روزه دادند و آب را به روی آنان بستند. و این مردن ادامه دارد.

حالا آقای خامنه ای، که کردی ولایت دامن برتن خویش و فرزند می دوزد، دستور تعطیلی یک بازداشتگاه غیرقانونی، آن هم به علت "غیراستاندارد بودن" راصادر کرده ست. لایذ نوب شدگان در ولایت هم دل هاشان خوش که رهبر "فرزانه" هم میبانه آمده و تصمیمی "اسلامی" گرفته است. همین؟! آیا این دستورات از سر استیصال، بردل های داغیده مادرانی که فرزندانشان در سوله کهریزک، هر روز مردند و زنده شدند و آخر نیز پیکر های پاک و جوان شان، پر از خون های لخته شده، در دل خاک آریمید، مرهم است؟

نخیر آقا! هر مسلمین میهن جان؛ ولی مطلقه فقیه؛ حالا دیگر باید سوله حکومت کودتاجی تعطیل شود تا دل ما آرام گیرد. حالا آنان که فرزندان ما را به "لیسین" مستراح های کهریزک واداشتند، باید در محضر قانون حاضر و تنبیه شوند تا ریش ریش دل ما، خنکا گیرد. آمران قتل ها و شکنجه ها باید بر صندلی اتهام و در دادگاه های قانونی به پاسخگویی بنشینند تا پدر امیر جوادی فر، از عزایی که او را در بهت فرو برده، به درآید...

نه آقا! آقای خامنه ای! ما با این دستورات به خانه باز نمی گردیم. ما هستیم تا شما هستید. ما هستیم تا احمدی نژاد و مرتضوی و حداد و سرداران رنگ و وارنگ شما هستند. این همه رنج نکشیدیم که شما "فرمان" تعطیلی یک گوناگونی اسلامی رایبه علت "غیراستاندارد بودن" صادر کنید و ما بگوییم سپاس. دعوا از این مرحله گذشته است.

بله! اورینا فالاجی ایتالیایی مرد؛ جسد او را در میهنش دفن کردند و با احترام. من اما با اورینایی که همچنان در من زنده است و می نویسد و می خروشد، در یک شهرک مهاجر نشین فرانسوی، هر روز با همه جان باختگان میهن ام، می میرم و زنده می شوم. می نویسم. ما می نویسیم. ما می ایستیم. خواننده ای از سر مهر برایم نوشته: تو اگر در ایتالیا یا فرانسه یا آمریکا به دنیا آمده بودی، دختران ایتالیایی و فرانسوی و آمریکایی آرزو می کردند "نوشابه امیری" باشند. کریستین امان پور می گفت: کاش من "نوشابه امیری" شوم.

او می گوید و من گریه می کنم. برای آن نوشابه امیری که در میهنش، مزدور و جاسوس و فاحشه خوانده شد. برای آن دخترکی که می خواست در میهنش بمیرد؛ اما امروز جایی دور، هر روز خبر مرگ امیر و ندا و سهرابی را می شنود که منتی آزادی می خواستند و چند متقال احترام و هرکدام شان نیز می خواستند کسی بشوند؛ کسی مثل اورینا فالاجی. آن دخترکی که برغم همه این دردها، هنوز اورینای وجودش زنده است و هر روز به او نشانی می زند: ما روزی میهن مان را پس خواهیم گرفت. ما روزی آواز آزادی خواهیم خواند. ما روزی در میهن خود به خاک سپرده خواهیم شد و خواهیم دید که مردمان، گل های سرخ بر خاک مان خواهند گذاشت به احترام. ما روزی در کنار جوانان میهن مان، سرود سبزی ایران را خواهیم خواند. آن روز، آنان که با ما و جوانان ما چنین کردند، از پس دیوار بلند زندان هایی "استاندارد" سرود خوانی ما را خواهند شنید. سرود آزادی. سرود ایران.

## دستگیر شدگان قهرمانان همیشه

### سهراب سهراب

انتظارات ما از یک زندانی در نظام جمهوری اسلامی چیست؟ آیا فکر می کنیم او باید زیر کابل سرود ضربات پار دیستانی را بخواند؟ صرف اینکه یک نفر بخاطر اعتقاداتش در جمهوری اسلامی بزنداد بیفتد دلیل بر قهرمان بودن او است. همینه که او با تفکراتش حکومت را وادار به دستگیری و زندانی کردنش نموده برای قهرمانی او کافی است. آنها برای همیشه قهرمانان جاویدان ما هستند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

**اصل ۳۷ - اصل برائت**

اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد

**اصل ۳۸ - منع شکنجه**

هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار

است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.

**اصل ۳۹**

هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید

شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است

ما باید به این قهرمانان این حق را بدهیم که برای اعتراضات تلویزیونی جلوی دوربین صدا و سیما قرار بگیرند. قهرمانان ما و خانواده هایشان باید برای بخش اعتراضات تلویزیونی افتخار کنند، ننگ اینکار برای نظام باقی می ماند. اینکه یک زندانی را برای اعتراضات وادار به حضور جلوی دوربین کنند محکمترین و قاطع ترین سند شکنجه و آزار جسمی و روحی وی است.

به اعتراض کشتن متهمان بعد از متنی با روی کار آمدن استالین آغاز شد و تا مرگ او ادامه یافت. متهمان در برابر چشم هزاران شرکت کننده در دادگاه حاضر می شدند و به جرایمی چون خیانت به انقلاب و تلاش برای قتل استالین و سایر رهبران شوروی و تلاش برای تسلیم شوروی به آلمان نازی اعتراف می کردند. محاکمه طبق معمول با فریاد داستان که «بکشید این سگ های هار را» به پایان می رسید و متهمان به اعدام محکوم و بلافاصله تیرباران می شدند.

زندانیان از بدو دستگیری مورد وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته و در سلولهای انفرادی قهرمانان و بدون پنجره ای که معمولاً هفتاد سانت عرض و 2 متر طول دارد و لامپی قوی 24 ساعته در آن روشن است نگهداری می شوند. دو پتوی مندرس و لباس زندان تنها دارایی زندانی در سلول انفرادی است. زندانی زمان را از دست داده و تشخیص شب و روز را ندارد و هر دقیقه برایش ساعتها طول می کشد. بیخبری مطلق سبب می گردد که اخبار جعلی باز جوا تنها منبع خیرش باشد. باز جوا برای زندانیان مهمتر با کمک کیهان حتی روزنامه ساختگی با اخبار جعلی چاپ کرده و از آن برای شکنج زندانی استفاده می کنند. فیلم های مخفیانه ای از حضور همسر و مادرش در دادسرا و گریه ها و التماسهای آنها برایش پخش می کنند. همیشه دو تیم بازجویی وجود دارد، تیمی که نعره می کشد و کتک و شلاق می زند و تیمی که مهربان و دلسوز و بظاهر منطقی است. هدف سوق دادن زندانی به سمت تیم بازجویی مهربان است و این هدف براحتی حاصل می شود. همه داستانهایی که در مورد مقاومت افراد زیر کابل گفته شده دروغ محض و قهرمان سازی کذب است. کسی توان تحمل شلاق را ندارد و زیر ضربات وحشیانه کابل هر چه بازجو بخواهد می گوید. در بیشتر اوقات به زندانی می گویند که بخاطر

سرسختی او مجبور شده اند همسرش را هم بیاورند و همزمان در اطاق مجاور کابل خواهد خورد، برای اینکار از زندانیان زنی که دارند استفاده می کنند و زندانی زیر ضربات کابل و تومان با فریادهای خودش فریادهای زنی را می شنود که زیر کابل در حال ضجه زدن است، تشخیص اینکه فریادها صدای همسر خودش است زیر شوک ضربات پی در پی کابل محال است. جسم زندانی کابل می خورد و روح او نیز بخاطر احساس گناهکاری نسبت به همسر تازیا نه می خورد.

مطالعات روانشناسی انجام شده بر روی کسانی که تحت بازجویی اجباری با مغزشویی قرار گرفته اند نشان می دهد که گرچه در مراحل اولیه بازجویی فرد می کشد در برابر فشار مقاومت کند ولی در مراحل بعدی او به وضعیت کونکانه بی برگشت کرده و رفتارهای جدیدی از شخص سر میزند. این رفتارهای جدید بر اساس نمونه شخصیت مقتدر موجود در آن وضعیت یعنی بازجو شکل می گیرند.

«ویلیام سارچنت» معتقد است که نتایج این بازجویی های بی رحمانه وحشتناک است. (ویلیام سارچنت در کتاب تست و شوی مغزی (بیخوابی دادن، اخبار دروغ در مورد خانواده، شکنجه های سیاه و سفید آرام آرام زندانی را از شخصیت واقعی جدا و او را تبدیل به فرد جدیدی می کند. او اینک شخص جدیدی است که آمادگی دارد با له کردن خود و نجات خانواده و دوستانش وجدان خود را آسوده نماید.

اعتراضات در دو بخش اخذ می شود، اعتراضات اخلاقی و اعتراضات سیاسی. اعتراضات اخلاقی برای این است که اگر فرد بعد از زندان لب به بازگو کردن شکنجه ها نمود آنرا پخش کنند. اعتراضات سیاسی هم برای پخش به صدا و سیما فرستاده می شود.

اعترافات سیاسی استانداردهای مشخصی دارد، فرد اعتراف می کند که فریب خورده و دارای افکار انحرافی و تحت تأثیر عوامل بیگانه بوده است. در برخی سفرهای خارجی ناآگاهانه در دام سرویسهای جاسوسی خارجی افتاده و با آنها همکاری نموده است. در دوران مسئولیتش تلاش نموده با دادن اطلاعات کاذب ذهن مسئولین را مشوش نماید و سرانجام با تعلیم و راهنمایی و بودجه خارجی اغتشاشات را سازماندهی نموده است. وی خود را منحرف و گناهکار دانسته و از ملت و رهبر و ... عذرخواهی نموده و طلب بخشش می کند. وی از رفتار بسیار خوب مسئولین و بازجویان تشکر و همه شایعات مبنی بر بدرفتاری با وی را تکذیب می نماید. وی اعتراف می کند که غافل و ناآگاه بوده و بر ضد مردم و با همکاری دشمن قصد براندازی نظام را داشته و جوانان را با دروغهای تحریک می کرده است. اعتراف کننده از سایرین هم می خواهد که دشمن را رها و به آغوش پر مهر جمهوری اسلامی برگرداند.

بلافاصله بعد از اعترافات، رسانه های حکومت و همه بلندگوها در مجلس و نمازهای جمعه و یادگها و ادارات با شدت هر چه تاملتر این اعترافات را محور قرار داده و جنبش مردمی را جیره خوار اجانب و وابسته به بیگانگان معرفی و از مسئولین نقضای اشد مجازات برای متهمین کرده و از بازجویان گمنام نیز تقدیر و تشکر نموده و رهبری را درود بی پایان می فرستند که با هوشیاری خود اینبار نیز خطر را دفع و نظام را نجات دادند.

**تحلیلگران غربی** تا مدت ها در پی کشف راز این معما بودند. آنان فرضیه هایی نظیر تزریق داروهای مخصوص و هیپنوتیزم را مطرح می ساختند. اما پس از کنگره ی بیستم حزب کمونیست شوروی که زبانها انگی باز شد، مشخص شد روش اعترافگیری سادتر از این حرفها بوده است. بازجویی های 48 ساعته، پاسخگویی ایستاده بدون حق نشستن و خوابیدن، گرسنگی مداوم، محرومیت از داروهای ضروری، تهذیب خانواده و مخصوصاً کودکان، منم را به جایی می رساند که مرگ را به عنوان تنها راه نجات آرزو می کرد و چون می دانست اعتراف برابر است با محاکمه و اعدام فوری و پایان عذاب، مشتاقانه به استقبال آن می رفت. اینگونه بود که اعتراف نزد جهانیان بی اعتبار گشت و انسانهای بیدار، گفته های اعترافگونی هیچ متهمی را باور نکردند مگر روزی که در دانشگاهی منصف و عادل، آزادانه از خود در برابر «قانون» دفاع کند و به خطای خویش اعتراف نماید.

تیم بازجویان اشخاص مهم زیر نظر مستقیم رهبر فعالیت و مرحله به مرحله به وی گزارش داده و برای ادامه کار رهنمود می گیرند. بحق خامنه ای اگر هیچ هنری نداشته باشد حداقل در اینکار یعنی هدایت شکنجه زندانیان و اعتراف گیری در دنیا نفر اول است.

ولی اینبار این بازی سربازجوی کبیر، جناب خامنه ای یک بازی باخت باخت است. وزیر اطلاعات و همه مدیران وزارت اطلاعات وی را از پخش اعترافات بر حذر داشتند و آنرا بمتابه بنزینی دانستند که بر روی آتش خشم مردم ریخته شود. سربازجوی کبیر در مقابل حکم به عزل وزیر اطلاعات و تصفیه گسترده سربازان گمنامش داد. اعترافات بفرموده «آقا» باید پخش شود.

مردم ایران حتی یک کلمه از اعترافات اجباری را باور نکرده و فقط نفرین بر نظام حاکم فرستاده و خشمشان برای ریشه کن کردن این ظالمین بیشتر خواهد شد.

پیشاپیش به خانواده های اسیران جنبش سبز اعلام نمائیم که این اعترافات اجباری را محکوم و آنرا نشانه وجود شکنجه و ظلم دانسته و این اسیران همیشه قهرمانان عزیز قلبهای ما خواهند بود.

\*\*\* \*\*

**در تمدن کهن**، بنیاد حکومت ها بر عدل و داد بوده است. چنانچه می دانیم نخستین سلسله پادشاهی ایران پیشدادیان بوده اند. یعنی پیش و قبل از هر کار و تصمیمی، رعایت عدالت و داد. بعد از آن سلسله ی هخامنشیان تشکیل می شود. در ادب پارسی بسیار مشاهده شده که حرف «قی» که حرف «خ» تبدیل می شود. بر این مبنا هخامنشیان، حق منشیان بوده اند. اعتبار تمدن کهن بر آن است که نخستین امپراطور گیتی یعنی کوروش بزرگ، روش حق و منش عدل را پیشه کرده اند.

## درس هایی از تاریخ معاصر

### نا امیدی هرگز، مبارزه همیشه

عبداله نوری اواسط دهه ی پنجاه هم کسی فکر نمی کرد روزی شاه از مملکت برود...  
فاصله ی میان تاریکی و روشنی در بلندای سیاه ترین شبها نیز به بیش از ۱۲ ساعت نمی رسد

پرده هایی از آن چه که به خیزش ملی ۳۰ تیر انجامید  
فقط ۱۲ ساعت...

## ساسان آقایی

فاصله ی میان تاریکی و روشنی در بلندای سیاه ترین شبها نیز به بیش از ۱۲ ساعت نمی رسد و در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ایران حتا از این هم کم تر به انتظار "روز" نشست. ۷ بعد از ظهر که هوا رو به تاریکی می گذارد، مردم تهران گروه گروه دور خانه ی محمد مصدق گرد می آمدند تا رهبر جنبش ملی پس از بازگشت پیروز ماندنه به مسند نخست وزیری با بغضی در گلو و چشمانی پر آب از بالکن خانه اش به ایرانیان بگوید: «ای کاش مرده بودم و ملت ایران را این طور عزادار نمی دیدم اما ای مردم به جرات می گویم که استقلال ایران از دست رفته بود و شما با رشادت خود آن را نگاه داشتید». این سخنان خبر از پیروزی ملت بر کودتا می داد.

### قدرت خیابان

قوام، مجری این کودتا بود، سیاست مداری که سرانجام با خودخواهی و کوتاه فکری توانست شاه ایران را به خاک سیاه نشاند. او اشتباه کرد که در برابر محمد مصدق ایستاد. دکتر را مردم ایران، روحانیون، نمایندگان پارلمان، بازاریان، دانشگاهیان و تمامی اقشار می خواستند و این مشروعیت و محبوبیت از امضای «اعلی حضرت همایونی» نمی آمد بل به دولت مصدق، خیابانهای تهران قدرت و رسمیت می بخشیدند. اشتباه قوام بی شک پذیرفتن سمت نخست وزیری پس از استعفای دولتی چونان خواستنی بود اما او اشتباه بزرگ تری هم انجام داد. هنوز مهر بر سند نخست وزیری نخشکیده که رادیوی دولتی، اطلاعیه ای شگفت انگیز را خواند که در آن نخست وزیر نامحبوب از راه رسیده و غاصب دولت، مردم را «اوباش» دانسته بود و رهبران مردم را «عوام فریب و سالوس». قوام خودش گورش را کند و زور سر نیزه نمی توانست جنبش مردم ایران را خاموش سازد.

### پس اندازی برای آینده

جنبش از سالها پیش نفس می کشید، در خانه ها و پاتوق های خصوصی پا می گرفت و رشد می کرد و در ابتدای دهه ی ۳۰ تنها مردانی باشهامت پیدا شده بودند که سبب «برون زایی» اندرونی جامعه ی ایرانی شوند. در شهریور ۱۳۲۰، این تنها توانایان ترسیم خام اما تمام و کمال رضاشاهی نبود که فرو می ریخت، با بر آب رفتن هر چه که رضا رسته بود، در بپله ی آهنین امنیتی و انزوی فولادین اجتماعی-سیاسی دور تا دور ایرانیان نیز به آهستگی رخنه هایی پدید آمد که این روشنفکران را به آینده امیدوار می ساخت. در دوران شاه جوانی که درس آزادی سوییسی آموخته و به نقش مصلح مشفقیش بیش تر تمایل نشان می داد و می کشید چندان که توجهی بر نماند، از سبای پدرو تندخو و مستبد دوری جوید، ایران خفته بیدار شده بود و آگاهی بخشی، مسولیت عمومی را بار دیگر به یاد همگان می آورد. شتاب گرفتن دگرگونی های سیاسی ایران و جهان در دهه ی 20 نیز سبب می شد که پتانسیل در حال شکل گیری ایران برای انفجار به زمانی بیش از یک دهه نیاز نداشته باشد.

### رهبرانی در یک صف

تاریخ را همواره چیدمان اشتباه حاکمان و درست مخالفان شان می سازند و در ابتدای دهه ی ۳۰ برای نیل به اصلاحات گویی همه چیز درست در جای خود قرار می گرفت. محمدرضا که پس از بازگرداندن آذربایجان به مام میهن مغرور شده بود، بلندپروازی های تازه ای را در دستور کار قرار داد و جا به جایی های پی در پی دولت، ترور رزم آرا و تغییر مستمر قوانین انتخاباتی و پارلمانها سبب شد که منتقدان وی در جایگاه رهبران اپوزیسیونی کوشنده و رو به گسترش قرار گیرند. بدشانسی بزرگ او این بود که یک رهبر ملی مانند مصدق و یک رهبر مذهبی چون کاشانی درست در یک زمان و با یک هدف در تاریخ سیاسی ایران ظهور پیدا کردند و در کنار یک دیگر قرار گرفتند. به این ترتیب بزرگ ترین قدرت سیاسی منتقد کشور از زمان عصر مشروطه رخ نمود و به سبب همراهی ایرانیان از خواب برخاسته توانست، شاه و انگلیس و شوروی را یک جا به مسلخ بفرستد.

### مرد نخست ایران کیست؟

در هشتم اردیبهشت ۱۳۳۰ شاه ایران تسلیم موج هجیان برانگیخته ی مردم و کنش گران سیاسی شد. گویی همه از پدیده ی فراموش شده ای به نام "ملی گرایی" که با اشغال ایران زیر چکمه ی سربازان روس و انگلیس لگنمال شده بود، به وجد می آمدند و آماده بودند تا انتقام آن روزهای نکبت بار کشور را از مسیبتانش بگیرند. محمد مصدق با دوز بالای ملی گرایی و انگیزه ی بسیار در کنار ویژگی هایی چون سخنوری و هوشمندی و کاربزمایی نمونه، در ابتدای دهه ی ۳۰ تنها مردی بود که انگار پاسخ همه ی پرسشها را می دانست و محمدرضا چنان که در «پاسخ به تاریخ» نوشت، تصمیم گرفت، او را در «مسیری بدون راه بازگشت» بی آزمایش. مصدق قدرت را به دست گرفت، اصلاحات را آغاز کرد و به پشتوانه ی مردم و قدرت مذهبی پشتوانه اش به زودی بدل به مرد نخست ایران شد؛ عکس او روی مجله ی تایم رفت.

### امیدواری های یک ناامید

شاه هنوز بر آورد دقیق و روشنی از جایگاه خود و نخست وزیرش و قیاس میان این دو نداشت اما آرام آرام از بدل شدن به «شاهی هیچ کاره» به ستوه آمده بود. با این وجود او هنوز از گامهای استوار ملی گرایان در راه رسیدن به «تفت ملی» پشتیبانی می کرد. چهارم خرداد ۱۳۳۱ که محمد مصدق و هیات همراهش به قصد ایفای نقش در تاریخی ترین دادگاه لاهه برای ایرانیان تهران را به سوی هلند ترک گفت، رهبر سیاسی ایران چون مرجع دینی کشور در پیامی «آرزوی موفقیت» را بدرقه ی راه نخست وزیر ساخت. او البته نمی دانست که مصدق در سر چه می پیرواند، یا اگر می دانست مایل نبود خود را با فکر کردن به پیروزی مصدق در لاهه آزار دهد. امروز که تاریخ را ورق می زنیم، شگفت زده خواهیم شد که محمدرضا نمی توانست درک کند گام پسین مصدق پس از پیروزی بزرگ در دیوان لاهه چه خواهد بود؛ او قریب به یقین پیش بینی روشنی داشت اما شاید دل به شکست نخست وزیر بسته بود تا فرمان عزل دهد.

## «ما پیروزم»

بخش بزرگی از یک ماه سرنوشت ساز ایران نه در تهران که در آمستردام رقم می‌خورد و محمد مصدق که آینده ایران را در گرو «حل مسأله نفت» می‌دید، با گروه زبدهای از یارانش یک ماه زودتر از دادگاه به سوی هلند می‌رفت. پیش از سفر اما او با متوقف ساختن روند انتخابات پارلمانی، هراس دخالت شاهنشاهی برای تشکیل پارلمانی علیه دولت را آویخت و با سپردن دولت به اعضای کابینه و مجلس ملی به دست نمایندگان جبهه ملی بدون نگرانی کشور را ترک کرد. اکنون خیال نخست وزیر از کودتا علیه خود آسوده بود و این اسایش خیال به نطق‌های تاریخی، پرحرارت و لیریز هیجان نخست وزیر

ایران مجال بال گشایی می‌داد. مصدق و هیات نخبگانی که در لاهه او را همراهی کردند، همان روزی که در میان استقبال گسترده مردمی به میهن بازگشتند، رای قاضیان لاهه را خوانده بودند.

## کودتا علیه مردم

۲۵ تیرماه، یکی از انتخابات‌های درست محمد مصدق بود. تنها چند روز مانده به خوانش رای تاریخی دادگاه لاهه، نخست وزیر ملت ایران به پشتوانه شور و خواسته‌ی همگانی درخواست «اختیارات تازه برای ادامه کار در خدمت مردم و کشور ایران» را کرد. مصدق اکنون قلب قدرت شاهنشاهی را نشانه می‌رفت؛ «قوای مسلح» و پاسخ شاه نمی‌تواند چندان غیرمنتظره باشد؛ «پس بگویند من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم». پاسخ شاه شگفت انگیز نبود اما واکنش محمد مصدق، دست‌های شاهنشاهی را آلوده به «خیانت به مردم» کرد. مصدق استعفا داد و محمدرضا که گویی چنین روزی را آرزو داشت، به فوریت قوام السلطنه را برای جانشینی برگزید، هر چند که بعدها این انتخاب را اشتباه خواند و از تمایزش به «الهیاری صالح» سخن گفت. انگار شاه هرگز نخواست حقیقت آن روزها را درک کند. قوام گرچه اشتباه‌های مهلک و کشنده‌ای را در دو روز پسین انجام داد اما سرنوشت هر کس دیگری نیز بهتر از قوام نمی‌شد. مردم مصدق را می‌خواستند و حاکم ایران علیه انتخاب و خواست مردم کودتا کرده بود.

## تاوان خون

به احتمال بسیار محمدرضا هرگز گناهی برای خویش در استعفا مصدق و رخ دادها پس از آن متصور نبود چه، قانونی اساسی به او این اختیار را می‌داد که زیر بار خواسته‌ی مصدق نرود اما مگر نه این که قانون برای پاس داری مردم آمده و مردم که بخواهند، قانون باید دگرگون شود. محمد مصدق در استعفانامه‌ی خود نوشت که «بیا وضع فعلی ممکن نیست، مبارزه‌ی ملت ایران، پیروزمندان خاتمه یابد» و یک سره از کاخ شاهنشاهی به خانه‌ی خود رفت. شاه گمان نمی‌کرد که استعفا مصدق، سرآغاز برخاستن جنبشی باشد که سرانجام او را وادار به تسلیم سازد. محمدرضا گمان داشت که با وجود محبوبیت مصدق، مردم به شکلی جدی از او پشتیبانی نخواهند کرد و قوام با رویی خشن و نشان دادن مشت می‌تواند اعتراض‌های جسته و گریخته را کنترل کند. شاه البته هرگز دادن دستور گشودن آتش به روی مردم را نپذیرفت اما به هر روی دولتی که به فرمان او جای دولت مردم را گرفته بود، ایرانیان را در سه روز پسین به خاک و خون کشاند.

## سیاستی دگر آمد!

فشار بر نمایندگان جبهه ملی، وزرای دولت مصدق و رسانه‌های پشتیبانی وی از همان ساعات نخست آغاز به کار دولت قوام آغاز شد. دولت برای پیش بردن کودتای خود علیه ملت، حتا از به جریان انداختن شایعه «بازداشت آیت الله ابوالقاسم کاشانی» نیز استقبال کرد و در ادامه قوام با اطلاعیه «کشتی بان را سیاستی دگر آمد» گویی به خرمی از باروت آتش انداخت. هنوز رادیو متن اطلاعیه دولت تازه را می‌خواند که مردم به خیابان‌ها آمدند. در 28 تیرماه، بازار تعطیل، وزرات خانه‌ها نیمه تعطیل و شهر شکل اعتصاب و اعتراض را به خود گرفت. دیگر شهرهای ایران نیز شرایط مشابهی داشتند و دولت چند ساعته‌ی قوام فرمان آتش گشودن به هر جنبه‌ی مشکوک و معتزلی را به نیروهای مسلح داد. نتیجه آن بود که تانک‌ها به میدان بهارستان گسیل شدند و پیش چشم نمایندگان ملت و هزاران معترض رژه رفتند. با به شهادت رسیدن مردم، رهبران جنبش با تمام قوای خود به میدان آمدند. مصدق فریاد برآورد و کاشانی که در ۲۶ تیرماه گفته بود: «بر عموم برادران مسلمان لازمست که در راه جهاد اکبر کمر همت محکم بر بسته» این بار دولت را تهدید کرد: «گر قوام نرود اعلام جهاد می‌کنم و خودم کفن پوشیده با ملت در پیکار شرکت نمایم...».

## شکست کودتا، پیروزی مردم

دو روز کشتار، پاسخ خود را در ۳۰ تیرماه دریافت کرد. هنگامی که رهبران جنبش ایستادند و نوک پیکان تهاجم خود را به سوی حاکم نشانه رفتند، مردم سوگوار ایران با وجود بر تن کردن رخت‌های سیاه و تهدید قوام به کشتار گسترده‌تر، در روز تاریخی ۳۰ تیر به خیابان‌های ریختند و چونان نمادی از این خیزش ملی، میدان بهارستان را قرق خود ساختند. خواسته‌ی مردم روشن‌تر از روشنی خورشید آن روز بود: «دولت قانونی بازگردد» و شعار «زنده باد مصدق» بر قرینیه «مرگ بر قوام» و «مرگ بر انگلستان» گوش نوازی می‌کرد. تهران، اصفهان، تبریز، شیراز و تو گویی تمام ایران برای در هم شکستن دولت غیرقانونی قوام یک پارچه شده بودند و پس از نماز ظهر که قوای نظامی اندک اندک میدان بهارستان را تخلیه می‌کردند، بوی پیروزی جنبش ملی در مشام مردم پیچید. 5:35 دقیقه بعد از ظهر سرانجام «حسین علا» از سعادت‌آباد به دفتر ریاست مجلس شورای ملی خیر داد که قوام با استعفا سرتگون شده و راه برای بازگشت «دولت مردم» هموار است. در میان غریب هزاران ایرانی که سه روز جانانه مقاومت کرده بودند، ۶۴ نماینده پارلمان رای خود را به گلدان‌ها ریختند و محمد مصدق با ۶۱ رای و بدون هیچ رای کبودی (مخالف) بار دیگر نخست وزیر ایران شد. واکنش تاریخی مردم ایران و جان بازی لیلیانه‌ی آن‌ها در دفاع از استقلال و آزادی، کودتا علیه دولت قانونی را به شکست کشاند. به این ترتیب شاه برای دومین بار تن به امضای حکم نخست وزیری داد که در سیاست ایران به اتکای مردم، جایگاهی شامخ‌تر از وی را از آن خود ساخته بود.

از ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تا ۱۴ تیر ۱۳۸۸

## کاشی خامنه‌ای هم هلیکوپتر داشت

## صنم حمیدی

تظاهرات مردم در شش ماهه اول سال 1357 بسیار کم تعداد و بی رمق بود و رژیم شاه بواسطه اعلام حکومت نظامی و برخورد‌های امنیتی شدید که موجهی از دستگیریها شاخصه اصلی آن بود اوضاع را ظاهراً تحت کنترل درآورد.

انقلابیای مردمی همواره به پیروزی رسیده اند که دلیل اصلی آن نحوه تکوین و رشد یک انقلاب است. انقلابات هنگامی رخ می دهد که استبداد و ظلم و تبعیض و نابرابری از آستانه تحمل جامعه فراتر می رود و مردم دیگر از مرگ در راه آزادی هراسی ندارند. شرایط زندگی بگونه ای است که برای مردم کمتر از یک مرگ تدریجی نیست و واکنش طبیعی هر انسانی در برابر شکنجه روحی روانی و مواجه شدن با یک مرگ تدریجی، انتخاب مشتاقانه مرگ فوری و رهایی از وضعیت گرفتار در آن است در حالی که در شرایط عادی مهمترین اولویت انسان حفظ جان است و بهمین دلیل در بسیاری از موارد روی به محافظه کاری آورده و از برخی حقوق خود می گذرد و حتی بخشی از ظلم و تحقیر را بناچار می پذیرد.

هنگامی که جان بر لب می رسد اما شرایط عوض می شود. اصطلاح «جان بر لب رسیدن» قابل توضیح و تشریح نیست، همانطور که توضیح دادن «درد» امکان پذیر نیست، کسی که «درد» می کشد حس درستی از درد دارد ولی اطرافیان وی فقط می دانند که او درد دارد و برایش ناراحتند ولی حس مستقیمی از درد ندارند. «جان بر لب رسیدن» هم موقعی قابل حس است که انسان خودش در آن شرایط قرار بگیرد، مردم ایران امروز حس دقیقی از «جان بر لب رسیدن» دارند.

در هر کشوری و در هر مقطعی از تاریخ که مردم «جان بر لبشان رسیده» انقلاب رخ داده و انقلاب بدلیل اینکه نیروی مردم را پشت سر خود دارد لاجرم پیروز است و راهی برای سرکوب یا شکست آن وجود ندارد، انقلاب را فقط می توان بتأخیر انداخت ولی متوقفش نمی توان کرد.

چرا حکومتها توان حس بموقع انقلاب و جلوگیری از وقوع آنرا ندارند؟ ساختار خود حکومت که عادت به ظلم و استبداد نموده دلیل اول است و دلیل دوم اینکه انقلابات همواره در آغاز نمود ظاهری اندکی دارد ولی سرعت عجبی رشد ریشه ای دارد که برای حکومتها قابل درک و مشاهده نیست. رمز پیروزی انقلاب هم در همین است که تا مدتی فقط نوک کوه یخ بیرون از آب دیده می شود ولی بخش اعظم آن دور از چشم است. انقلاب در اثر «جان بر لب رسیدن» مردم بوجود آمده و این اپیدمی «تنفر» با حداکثر سرعت رشد کرده و فراگیر می شود.

حکومتها بمحض بروز ناآرامی و تظاهرات، با پیروی از یک قاعده همیشگی روی به سرکوب می آورند، شدت سرکوب بستگی به شدت ترس حکومت از شرایط دارد. هرچه ترس حکومت بیشتر باشد خشونت و گستردگی سرکوب هم بیشتر خواهد بود. سرکوب به نیروهای حکومت روحیه می دهد که هنوز قدرت دارند و موجب متفرق شدن ناراضیان و آرامش ظاهری می شود. دقیقاً نقطه فراگیر شدن تنفر از همینجا شروع می شود، خیابانها را که با باتوم و گاز اشک آور و گلوله از معترضین بگیرد سبب محو و نابود شدن آنها نمی شود بلکه آنها در متن جامعه حل می شوند و اعتراضات خود را در وجدان جامعه فریاد می کنند. سرکوب شدگان چاره ای ندارند بجز آگاه کردن توده مردم از جنایات حکومت و همراه نمودن آنها با فریاد اعتراضی. حاکمیت دل خوش می کند که پیروز شده و مراسم تشویق و اعطای مدال برگزار می کند ولی نفرت مقدس در حال ریشه دوانیدن و گسترش است. هزاران نفری که در مقابل خشونت نیروی سرکوبگر حکومت مجبور به ترک صحنه شده بودند اینبار با میلیونها نفر باز می گردند.

رژیم شاه هم با اتکاء به دستگاه امنیتی ساواک که در زمان خود پنجمین سرویس قدرتمند اطلاعاتی دنیا بود و نیروها نظامی اش که باز هم در زمان خود از نیرومندترین و سازمان یافته ترین ارتش های دنیا بود براحتی توانست نیمه اول سال 57 را بنام خود بنویسد. این شش ماه دقیقاً فاز ریشه دوانیدن تنفر و فراگیر شدن اعتراض بود، فراگیر شدنی که نمود ظاهری چندانی نداشت ولی در سکوت در حال تکوین بود. شش ماهه دوم سال اما از آن مردم بود و از اول مهرماه که مدارس و دانشگاهها باز شد بهترین و راحت ترین کانون برپایی و گسترش تظاهرات و تبدیل ناراضیاتی خیابانی به اعتصابات سراسری در اختیار مردم قرار گرفت. حکومت نظامی که اجازه تجمع بیش از 5 نفر را نمی داد بناگاه خود را با هزاران دبیرستان و صدها دانشگاه در سطح کشور مواجه دید که کانون ناآرامی ها شده بودند. ساواک قدرتمند، ارتش نیرومند و حکومت توانمند تنها 100 روز در مقابل این موج دوام آوردند پس از آن فروپاشی شروع شد.

البته این 100 روز نقطه عطفی هم داشت، هنگامی که پس از 40 روز مردم در مقابل نیروهای گارد بجای حالت ترس و فرار، حالت تهاجمی و شجاعت یافتند همه چیز فقط منتظر یک جرقه بود و این جرقه با حماقت حکومت در روز 13 آبان 57 زده شد. در اثر تیراندازی گارد بداخل دانشگاه تهران، تعدادی از دانش آموزانی که برای تماشای یک نمایشگاه عکس در دانشگاه تهران رفته بودند بشهادت رسیدند.

روز 14 آبان روز تجلی خشم مردمی بود که دیگر حالت تهاجمی بخود گرفته و آماده قدرت نمایی بودند، 14 آبان تقریباً تمام تهران در آتش می سوخت و شدت و گستردگی آتش سوزیها در حدی بود که گارد مجبور به ترک خیابانها گردیده و شاه سراسیمه سوار بر هلیکوپتر چندین ساعت بر فراز تهران پرواز کرد و از آنچه می دید شوکه شده بود. روز 14 آبان سراسر تهران را آشوب فرا گرفت. مردم پایتخت که از حوادث خونین دانشگاه تهران به خشم آمده بودند، به خیابانها ریختند، سینماها، تئاتر، کبابها، مشروبات و نوشیدنیها، چند بانک، و چند فروشگاه بزرگ را به آتش کشیدند. مجسمه شاه در دانشگاه سرنگون شد، در آن روز، شاه که با هلیکوپتر بر فراز پایتخت پرواز کرده بود گفت: تهران مانند ویرانه می نمود. (کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران ص 124 قسمت دوم) آنچه در روز بزرگداشت ندا و سهراب و سایر شهدای جنبش حق طلبانه مردم در چهره و رفتار مردم می شد دید یکبار دیگر مرا عمیقاً بیاد روحیات مردم در 14 آبان 57 انداخت، مردم ما روز پنجشنبه 8 مرداد واقعاً حالت تهاجمی داشتند، چه در بهشت زهرا و چه در خیابانهای تهران، مردمی که در صحنه بودند تفاوت اساسی با مردم هفته های قبل داشتند، چهره ها مصمم و قدمها رو به جلو بود، مردم از پشت باتوم نمی خوردند زیرا اینبار رو در روی گارد ایستاده بودند، کسی به تهدیدها اهمیت نمی داد و شعارها جدیدیت و تندری فوق العاده ای داشت.

شاید سرعت زیاد این تحول مردم بدلیل نحوه رفتار حکومت باشد. جنایتهایی که در 40 روز گذشته توسط این حکومت بر علیه ملت ایران صورت گرفته قابل مقایسه به جنایات رژیم شاه نیست. بنا به آمار رسمی بنیاد شهید آمار کل شهدای انقلاب اسلامی در سراسر کشور ایران از دیماه 1356 تا بهمن ماه 1357 تعداد 2781 نفر می باشد که بیشتر آنها در چند روز پایانی انقلاب و در جریان تصرف پادگانها بشهادت رسیده اند. بزرگترین لکه ننگ حکومت شاه، کشتار مردم در میدان ژاله تهران بود که به جمعه سیاه معروف و بزرگترین عامل تحریک و نفرت مردم در سراسر ایران شده بود و هزاران نمایشگاه عکس در شهرها و حتی دهات از فاجعه جمعه سیاه برگزار گردید. در این کشتار وحشتناک 64 نفر بشهادت رسیدند.

خامنه ای در شنبه سیاه، سی ام خرداد 1388، توانست با موفقیت، رکورد جنایت شاه را شکسته و جمعه سیاه را بفراموشی سپرده و بیش از دوپست تن از جوانان رعایا ما را بشهادت برساند. اگر شاه با خلق جمعه سیاه جنایتکار و مستحق سقوط بود خامنه ای مستحق چه چیزی است؟

کسانی که در تظاهراتهای زمان انقلاب دستگیر و زندانی شده اند بسیاری زنده اند و می توانند شهادت بدهند که چه رفتاری با آنها شده است. به هیچ وجه در زمان شاه افراد شرکت کننده در تظاهرات را قیل از دستگیری بقصد کشت با باتوم و پوئین نمی زدند و از کتکهای مراحل بعد و شکنجه هم خبری نبود. آیا حکومت شاه زندانیان را داخل کانتینر ریخته و آب را برایشان از زیر در می ریخت که مجبور باشند کف کانتینر را برای رفع عطش لیس بزنند؟ آیا زندانیان را چند نوبت در شب و روز وحشیانه با باتوم و زنجیر و کابل کتک می زدند، آیا حتی یک مورد به زندانیان تجاوز کردند؟ آیا حتی یک نفر از تظاهرکنندگان دستگیر شده در زمان شاه زیر شکنجه بشهادت رسید؟ آیا حتی یک نفر را از پا اویزان کردند؟ آیا کسی هست که ادعا کند در تظاهرات بر علیه شاه دستگیر و دستانش را از پشت بسته و با طناب بالا کشیده اند؟ آیا شاه زندانیان را وادار می کرد که در کانتینر مملو از ارار و مدفوع زندانی شوند؟ آیا کدام زندانی زمان شاه هست که با کتک و وحشیانه او را وادار به لیسیدن کاسه توالت کرده باشند؟ آیا حتی یک زندانی در زمان شاه وجود دارد که همانند شهید محسن روح الامینی دهانش خرد شده باشد؟ آیا شاه حتی یکبار هم در قبرستانها و بهشت زهرا به مردم حمله کرد؟ آیا تلویزیون شاه هم فیلم مشمنز کننده اعترافات پخش می کرد؟

بدون شک ابعاد وحشیگری و سرکوب و شکنجه و قتل حکومت خامنه ای قابل مقایسه با جنایات شاه نبوده و همین عامل تسریع در دگرگونی مردم از حالت ناراضی قابل سرکوب به ناراضی مهاجم و غیرقابل سرکوب بوده است. هر روز که می گذرد ابعاد هولناک تری از این جنایات پیش روی مردم قرار می گیرد و مردم بیشتر احساس «جان بر لب رسیدن» می کنند.

خامنه ای در چنین وضعیتی خود را آماده زدن جرعه به باروت خشم مردم می کند. وی می خواهد روی خون اینهمه شهید و روی کرده اینهمه اسیران زیر شکنجه، مراسم دهن کچی به مردم را برگزار کند... شاه در 13 آبان این جرعه را زد و وی می خواهد در 12 مرداد اینکار را انجام دهد. شاید تقدیر این کشور این است که یکبار در 14 آبان 57 در آتش و دود فرو رود و بار دیگر در 14 مرداد 88 تظاهرات شجاعانه مردم در روز چهلم شهداء در حقیقت آخرین اخطار به دیکتاتور بود که با آتش بازی نکند و تا فرصت باقی است از راه کچی که در پیش گرفته بازگردد. این مردم نشان دادند که اجازه نخواهند داد حقیقتان پاپمال شده و مورد تحقیر قرار گیرند.

اگر خامنه ای روز 14 آبان 57 در مشهد بوده و از نزدیک چهره تهران غرق در دود و آتش را ندیده، این شانس را دارد که اینبار از نزدیک ببیند که مردم چگونه پاسخ یک دیکتاتور سرمست را می دهند. هلیکوپتر هم آماده دم دست داشته باشد.